

دکتر تد هیلدبرانت، تاریخ عهد تشریح، ادبیات، و الهیات، سخنرانی ۲۳

© 2020 ، دکتر تد هیلدبرانت

این دکتر تد هیلدبرانت در درس تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق خود در سخنرانی ۲۳ در مورد کتاب اول سموئیل: مرگ شائول و داستان های اولیه داوود پادشاه است.

A. پیش نمایش آزمون [4:46-0:00]

کلاس، چرا شروع نمی کنیم؟ ما امروز بلندگوی صوتی را پس گرفتیم. از روز شکرگزاری خوش آمدید، و امیدوارم روز شکرگزاری خوبی داشته باشید و با دوستان و خانواده وقت داشته باشید و اوقات خوبی داشته باشید. احتمالاً شما هم مثل من خسته برمی گردید. بنابراین اکنون، ما دو هفته از مدرسه باقی مانده است. من فکر می کنم جمعه روز خواندن است، درست است؟ چند چیز با این کلاس: به هر حال، پنجشنبه، ما یک مسابقه داریم. از مطالب مسابقه فهرست شده به صورت آنلاین بروید. بگذارید به نوعی از آن عبور کنم. مقاله ای در مورد مزامیر بی پروا وجود دارد. مزامیر خاصی به نام "مزامیر توهین آمیز" وجود دارد، آنها کسانی هستند که می گویند، "باشد که کودک شما را به سنگ بیندازند"، "باشد کسی به فک شما ضربه بزند و سرت را بشکند"، از این قبیل چیزها. اینها مزامیر توهین آمیز هستند. جان دی مقاله ای در مورد چگونگی درک آن مزامیر توهین آمیز می نویسد. من فکر می کنم از نظر درک مفید خواهد بود. یک آیه خاطره از ایوب وجود دارد. سپس مزامیر را انتخاب کنید، بیشتر مزامیر هایی که می خواهید بخوانید، با آنها آشنا خواهید شد. سپس عزرا، نحمیا و استر، اما در عزرا، فقط فصل های منتخب وجود دارد. در نحمیا فقط فصل های منتخب نیز وجود دارد. می خواهم کل کتاب استر را بخوانید. آنقدرها هم بزرگ نیست. شما به کل کتاب استر نیاز دارید تا داستان جریان یابد. بنابراین بخش هایی از عزرا انتخاب شد، بخش هایی از نحمیا را انتخاب کرد، و برای استر، همه چیز را خواند. سپس مقاله و آیه حافظه و مزامیر منتخب وجود دارد. بنابراین نباید خیلی بد باشد، باید هفته جالبی با آن خوانش ها باشد. نکته دیگر، اگر هر یک از شما بچه ها رونویسی های اعتباری اضافی انجام می دهید، همه آنها در روز پنجشنبه قرار دارند. این یک قرار سخت است. اگر تا آن زمان آنها را وارد نکنید، آنها را وارد نمی کنید. بنابراین این یک تاریخ سخت است، شما باید آن را تا پنجشنبه دریافت کنید، شما تمام ترم را برای کار روی این داشتید، پس تمام. من باید همه آنها را تا پنجشنبه داشته باشم. نکته دیگر این است که برخی از شما در روز شکرگزاری برای مسابقه فوق العاده سه شنبه ما اینجا نبودید. شما پرواز کردید یا هر چیز دیگری و امیدوارم اوقات خوبی داشته باشید. من بعد از این کلاس می مانم. کلاس حدود ساعت 4:30 به پایان می رسد، 5 دقیقه به من فرصت دهید تا با مردم صحبت کنم و فقط در پایان کلاس چیزها را جمع کنم، و سپس اگر کسی می خواهد ساعت 4:35 بماند، ما مسابقه را در اینجا انجام خواهیم داد. اگر نمی خواهید مسابقه را در اینجا انجام دهید، می توانید به دفتر من بیایید. من فردا، چهارشنبه، از ساعت 9 صبح تا 2 تا 2 در فراست 304 خواهم بود، به جز زمان نمازخانه. من یک جلسه در زمان

نمازخانه، جلسات هیئت علمی، مردم دوست دارند یک و یک داشته باشند. متاسفم، اما جلسات گاهی اوقات تمام می شوند، بنابراین اگر از کلیسای کوچک برگشتید، چند دقیقه به من فرصت دهید. گاهی اوقات جلسات فقط چند دقیقه طول می کشد، اما بلافاصله بعد از آن برمی گردم. اما زمان نمازخانه من آنجا نخواهم بود، اما از ساعت 9 تا 2 آنجا خواهم بود به جز زمان نمازخانه. این برای فردا و پنجشنبه است و سپس پنجشنبه آینده یک مسابقه دیگر خواهیم داشت و پس از آن برای امتحان نهایی آماده خواهیم شد. فینال جامع خواهد بود. این مطالب را فقط از آخرین امتحان پوشش می دهد. بنابراین امیدوارم که این چیز خوبی باشد. بیایید با یک کلمه دعا شروع کنیم، و سپس امروز به داوود می پردازیم. بیایید با یک کلمه دعا شروع کنیم. پدر، ما از تو برای شکرگزاری سپاسگزاریم. این یک زمان فوق العاده از سال است که با خانواده و دوستان و بازگشت به ریشه های ما است. ما از شما سپاسگزاریم که به ما گفتید «همیشه در سرور شاد باشید و بارها می گویم شاد باشید»، شکرگزار باشید، از همه چیز شکرگزار باشید. و ما بیش از هر چیز از تو برای هدیه ای که در پسر عیسی مسیح به ما دادی سپاسگزاریم. ما از تو سپاسگزاریم که امروز وقتی کتاب اول سموئیل را مرور می کنیم و به داوود نگاه می کنیم، می توانیم شباهت هایی از مسیح را در داوود ببینیم، که مردی است که به دنبال قلب خود شماس. حتی عیسی مسیح، پسر شما، به عنوان پسر داوود آمد. بنابراین دعا می کنم که شما به ما کمک کنید تا زندگی امروز داوود را کشف کنیم. من یک بار دیگر از تو برای پسر مسیح و کلامیت به ما سپاسگزارم. به نام گرانهای او دعا می کنیم، آمین.

ب. در دسر شائول: قربانی جلال [11:05-4:47]

ما می خواهیم از جایی که دفعه قبل متوقف کرده بودیم ادامه دهیم. قبل از اینکه به دیوید برسیم، باید ساول را انجام دهیم. بنابراین ما باید ساول را آرام کنیم. او اولین پادشاه اسرائیل بود، اکنون می خواهیم جنبه منفی شائول را ببینیم. این اشتباه شائول است که در فصل 13 در جلال رخ می دهد. حالا، جزئیات زیادی وجود دارد، در واقع در کلاس اول، این بعد از شکرگزاری است، و من فقط می توانستم ببینم که مردم محو می شوند. فکر می کنم همه بعد از روز شکرگزاری خسته شده اند. فکر کردم شاید همه سر حال برگردند. بنابراین، شائول می ترسد. چرا شائول می ترسد؟ شما اردن هستید، شما اسرائیل، دریای جلیل، رود اردن، دریای مرده هستید. این دره بین دو کشور، بین اردن و اسرائیل است که دره شکاف نامیده می شود. او به گیلگال می رود. چرا شائول می ترسد؟ زیرا گیلگال در پایین اریحا در پایه این دره ریفت قرار دارد. او نگران است که فلسطینی ها به آنها حمله کنند. حالا فلسطینی ها معمولا کجا می گذرانند؟ اگر این اسرائیل است، کوه های اسرائیل، شما دریای مدیترانه هستید، فلسطینی ها کجا هستند؟ در امتداد ساحل فلسطینیان. آنها در امتداد خط ساحلی بودند. آنجا صاف است. آنها آن را به خاطر ارباب هایشان دوست دارند. بنابراین فلسطینی ها در دشت ساحلی زندگی می کنند. اگر شائول اینجا در دره است و نگران حمله فلسطینی ها به او است، مشکل چیست؟ این بدان معناست که فلسطینی ها از کوه های اسرائیل عبور کرده بودند و تمام راه را طی کرده اند و آماده حمله به آنها در اینجا هستند. آیا این موقعیت واقعا خطرناکی است که در آن قرار بگیریم وقتی

فلسطینی ها واقعا از اسرائیل عبور کرده اند و اکنون به اریحا می آیند؟ مثل این است که کوبا به مونتانا حمله کند؟ شما بچه ها می گوئید، "بگذارید آن را داشته باشند." اگر کوبا به مونتانا حمله کند، آیا این بدان معناست که کوبا آمده و از بسیاری از آمریکا رفته است تا به مونتانا برسد؟ آیا بازی تمام شده است؟ بیشتر مکان های دفاع جدی قبلا گرفته شده است؟ این چیزی است که است. فلسطینی ها از کوهستان عبور کرده اند و شائول تا حد مرگ ترسیده است. او باید تا حد مرگ بترسد. آنچه سموئیل در فصل 13 به او می گوید این است که سموئیل می گوید، "بسیار خوب، تو به جلجال برو و من هفت روز بعد آنجا خواهم بود و من قربانی خواهم کرد و ما برکت خداوند را در این مورد دریافت خواهیم کرد." خوب، هفت روز بعد، سموئیل کجاست؟ ناگهان، سموئیل نبی نشان نمی دهد. این پیامبران همیشه به جلسات دیر می رسند. بنابراین در فصل 13 آمده است، "شائول در جلجال ماند و تمام سپاهیان همراه او از ترس می لرزیدند. او هفت روز صبر کرد." وقتی می ترسید، ترس چه کاری را وادار می کند که بخواهید انجام دهید؟ آیا می خواهید وقتی می ترسید در جای خود بمانید یا می خواهید بدوید؟ ترس منجر به پرواز می شود، شما می خواهید بدوید. پس این افراد در آنجا هستند و از ترس می لرزند، اما سموئیل به جلجال نیامده بود و مردان شائول شروع به پراکنده شدن کردند. پس او گفت، "یک قربانی سوختنی و یک قربانی مشارکت برای من بیاورید، من می خواهم قربانی سوختنی را تقدیم کنم." حالا مشکل چیست؟ او یک پادشاه است. آیا او کشیش است؟ نه، او نیست. آیا می بینید که قدرت با یک شخص چه می کند؟ او پادشاه است و اکنون قدرت خود را گسترش می دهد. آیا افرادی که در موقعیت های قدرت هستند دوست دارند قدرت خود را گسترش دهند؟ بنابراین اکنون او قدرت خود را گسترش می دهد، او وظایف کشیشی را به عهده می گیرد و می گوید، "من باید این کار را انجام دهم وگرنه بچه هایم همه پراکنده می شوند." به هر حال، به محض اینکه او شروع به قربانی کردن کرد، حدس بزنید چه کسی ظاهر می شود؟ مطمئنا او شروع به قربانی کردن می کند و سموئیل ظاهر می شود. این فصل 13 است، «چون دیدم که مردان پراکنده شده اند، و شما در زمان تعیین شده نیامدید و فلسطینیان در میخماش جمع شده اند، فکر کردم که اکنون فلسطینیان در جلجال بر من فرود خواهند آمد، و من لطف خداوند را نطلبیدم. بنابراین احساس کردم که مجبور هستم قربانی سوختنی کنم.» سموئیل پاسخ داد: «شما احمقانه عمل کرده اید، فرمانی را که یهوه خدای شما به شما داده است، عمل نکرده اید. اگر فرمان خداوند را نگاه می داشتید، او پادشاهی شما را بر اسرائیل برای همیشه برقرار می کرد.» این بیانی بسیار جالبی است. «شائول، اگر فرمان خداوند را نگه می داشتی، او تو را برای همیشه آماده می کرد.» شائول می گوید: "آه، اما من می خواستم قربانی را برای خدا تقدیم کنم." این یک سرپوش گذاشتن پرهیزکارانه بود. او از تقوا استفاده می کند، از دین برای پوشاندن گناه خود استفاده می کند. آیا این حرکت بسیار رایج است؟ بنابراین سموئیل فریب این موضوع را نمی خورد و سموئیل او را سرزنش می کند، اما در روند سرزنش او می گوید: «اگر فرمان را نگه می داشتی، خدا شما و دودانتان را تا ابد بر اسرائیل پادشاهان می کرد.» این بدان معناست که آیا "اگر" با خدا وجود دارد؟ خدا گفت: «اگر اطاعت می کردی، تو را تا ابد پادشاه می کردم.» این بدان معناست که این

احتمال وجود دارد که خدا پذیرای آن باشد، اما شائول برخلاف آن تصمیم گرفت و خدا به آن پاسخ داد. بنابراین یک "اگر" وجود دارد، یک "اگر" ممکن است که هرگز اتفاق نیفتاده است، خدا گفت، "اگر دیگری را انجام داده بودی، من تو را برای همیشه پادشاه می کردم." بنابراین این یکی از مواردی است که شما آینده های احتمالی را می بینید، چندین آینده ممکن. این شائول است، اگر داشتید، پس او موفق می شد. بنابراین همه چیز ثابت نیست. این جبرگرایی نیست که در آن همه چیز ثابت و فسیل شده باشد، و خدا می گوید که ما از نقطه A به B و C به D حرکت خواهیم کرد، و همه چیز ثابت است. نه، خدا گفت: "اگر این کار را کرده بودی، تو را برای همیشه پادشاه می کردم." بنابراین این واکنش من علیه جبرگرایی است. من فکر می کنم که این متن در برابر آن نوع جبرگرایی است که همه چیز در آینده ثابت می شود. به نظر می رسد آینده انعطاف پذیرتر است و بیشتر تحت تأثیر قرار می گیرد.

C. داستان جاناتان در فصل 14 [18:59-11:06]

حالا، چه چیزی با این ادبیات زیباست... 1 سموئیل ادبیات زیبایی است. بگذارید به نوعی این را تنظیم کنم. شائول در فصل 13 با تقدیم قربانی نافرمانی می کند. شائول در فصل 13 می آید. در فصل 15، شائول قصد ندارد پادشاه عمالیقی را که خدا به او گفته است بکشد. بنابراین ساول در 15 نیز سقوط خواهد کرد. بنابراین در فصل 13، شائول پایین می رود و فصل 15، شائول دوباره پایین می رود. چه چیزی درست بین فصل های 13 و 15 قرار دارد؟ خوب، فصل ۱۴! فصل 14 در وسط و فصل 14 در مورد جاناتان است. خب چیزی که شما دریافت می کنید این است که ساول در 13 سالگی پایین آمد، در 15 سالگی پایین آمد، و سپس در این میان، جاناتان در مقابل به عنوان یک مرد جوان فوق العاده ظاهر می شود. من فقط می خواهم داستان جاناتان را در فصل 14 مرور کنم. چیزهای زیادی در مورد جاناتان وجود ندارد. من همیشه به مردم می گویم، در عهد عتیق، دو قهرمان در عهد عتیق وجود دارند که بی عیب و نقص هستند: یوسف و دانیال. این دو نفر بالاتر از سرزنش هستند. هر چیزی که در مورد جاناتان گفته شد خوب است. مشکل داستان جاناتان این است که او فقط چند بیت دارد. شما توضیحات طولانی در مورد جاناتان دریافت نمی کنید. فصل 14 طولانی ترین است، بنابراین او در همان سطح روایت های طولانی دانیل یا یوسف نیست. اما داستان به این صورت است: جاناتان و زره پوش او در میدان هستند. آنها در حال پیاده روی به سمت شرق میخماش هستند، جایی که فلسطینی ها بودند. چیزی که شما باید بدانید این است که من به آن مکان رفته ام، وادی سونیت. صخره های دو طرف حدود 250 فوت ارتفاع دارند. در هر دو طرف صخره هایی دارید. جاناتان و زره پوش او در دره قدم می زنند. چرا در اسرائیل به شما می گویند که هرگز در دره راه نروید؟ فکر می کنم قبلا به این موضوع اشاره کرده ام. وقتی در شرق بیت لحم در صحرای یهودیه بودیم، سه نفر از ما تقریبا به اندازه من یا کمی بزرگتر بودیم، و این بچه عرب 12 ساله بالای سر نشسته بود. ما در دره قدم می زدیم و این قانون را نمی دانستیم که شما هرگز در دره راه نمی روید. این بچه 12 ساله شروع به پرتاب سنگ به سمت ما می کند. وقتی سنگی از ارتفاع 200-300 فوتی پایین می آید، بپرسید، آیا باید بدوید؟ بنابراین بچه آن

بالا است، سرش را می خندد در حالی که سه پسر بزرگ آمریکایی سعی می کنند از سنگ های این بچه طفره بروند، زیرا منظورم این است که آنها سخت و سریع می آمدند و سنگ ها سنگ بودند. سرت را از بین می برد. او فقط داشت سرش را می خندید. ما عصبانی بودیم اما آیا می توانستیم بچه را بگیریم؟ تا زمانی که ما به آنجا می رسیدیم، او خیلی وقت بود که رفته بود، بنابراین ما برای نجات جان خود فرار کردیم. آن روز درس گرفتیم، در دره راه نروید. جانانان کجاست؟ او در دره است. آیا او آسیب پذیر است؟ فلسطینی ها کجا هستند؟ فلسطینی ها 250 فوت ارتفاع دارند. آیا آنها سنگ های زیادی در آنجا دارند؟ بله. به آنچه جانانان در اینجا می گوید گوش دهید، واقعا جالب است. جانانان به حامل زره جوان خود گفت: «بیا به پاسگاه آن افراد ختنه نشده برویم. شاید خداوند از طرف ما عمل کند.» این را بررسی کنید: "هیچ چیز نمی تواند سرور را از نجات باز دارد، چه توسط بسیاری و چه توسط تعداد اندک." از کجا می توانیم چیزی شبیه به آنچه که خداوند توسط بسیاری یا تعداد کمی رهایی می دهد، به دست آوریم؟ آیا کسی گیدئون را به یاد می آورد که همه آن نیروها را داشت و همه آن بچه ها را به خانه فرستاد. خدا می گوید، "هی، فقط 300 طول می کشد. 300 تنها چیزی است که من نیاز دارم و ما کل گروه مدیانی را به عهده خواهیم گرفت." خداوند بسیاری یا تعداد کمی نجات می دهد. این بیانیه فوق العاده ای است. "خداوند می تواند توسط بسیاری یا تعداد کمی نجات دهد. بنابراین فقط من و حامل زره من می توانیم این کار را انجام دهیم." هر کاری که در ذهن شماست انجام بده، حامل زره پوش او گفت: «ادامه بده، من با قلب و روح با تو هستم.» آیا آن حامل زره به جانانان اعتماد داشت؟ پسر من از جنگ برگشت و گفت که شما افرادی دارید که شما را به جنگ هدایت می کنند و شما را به ضخیم ترین نبرد دنبال می کنید. شما آنها را تا سر حد مرگ دنبال می کردید. بله، آیا بچه های دیگری دارید که در آن طرف خیابان دنبال نمی کنید؟ یکی از مشکلاتی که پسر من داشت، رهبر گروه بود. بچه هایی که او را دنبال می کردند، آیا با او به مرگ می رفتند؟ بله. زیرا آنها می دانستند چه کسی اول می رود. وقتی باید در را می کوبید، وقتی باید بمب دست ساز را پیدا می کردند، چه کسی اول می رفت، آیا پسر من اولین کسی بود که از آن عبور می کرد؟ این خیلی احمقانه است. به هر حال، بنابراین او اولین نفر خواهد بود. من و همسر من این را می دانستیم، به همین دلیل بود که وقتی او به کار دیگری منتقل شد، خوشحال شدیم. ما فقط خوشحال بودیم زیرا برخی از دوستانش برنگشتند زیرا آنها با رفتن اول رهبری کرده بودند. این حامل زره می گوید، "جانانان، یک مشت فلسطینی آنجا هستند، بیش از 20 فلسطینی آنجا هستند، فقط دو نفر از ما در مقابل 20 نفر هستیم. حدس بزنید چه کسی برنده می شود؟ به هر حال، آیا باید از یک صخره 250 فوتی بالا برویم؟ شما از یک صخره 250 فوتی بالا می روید و سپس با 20 نفر یک مبارزه تن به تن انجام می دهید؟ فلسطینی ها چه می گویند؟ فلسطینی ها نیز به این واکنش نشان می دهند. هر دوی آنها خود را به پاسگاه فلسطینی نشان دادند. فلسطینی ها گفتند، "عبرانیان از سوراخ های خود که در آن پنهان شده اند بیرون می خزند." مردان پاسگاه به حامل زره جانانان فریاد زدند: «بیا پیش ما و ما به تو درس می دهیم.» حال، جانانان به خداوند چه گفت؟ اگر بگویند بالا بیاوید، خواهیم دانست که خدا آنها را به دستان ما داده است. اگر آنها بگویند پایین بمانید،

پس خواهیم دانست که خداوند آنها را به ما نداده است. آنها می گویند، "بیایید اینجا پسران یهودی، ما می خواهیم یک یا دو چیز را اینجا به شما یاد بدهیم." آنها 20 نفر دارند. آنها می خواهند این بچه ها را تمیز کنند. بنابراین آنها بالا می آیند. به هر حال، آیا آنها می توانستند آنها را هنگام بالا رفتن از صخره ها بیرون بیاورند؟ تنها کاری که باید انجام دهید این است که چند سنگ را به آنها پرتاب کنید، آنها را از صخره بیرون می اندازد. اما آنها به آنها اجازه می دهند به آنها بروند و چه اتفاقی می افتد؟ جاناتان به حامل زره خود گفت:

"با من بالا برو، خداوند آنها را به دستان ما داده است." بنابراین آنها به آنها رسیدند و فلسطینی ها قبل از یوناتان و زره پوش او افتادند و در حمله اول پشت سر آنها کشتند، حامل زره جاناتان حدود 20 مرد را کشت. دو پسر در برابر 20 نفر، جاناتان و زره پوش او 20 نفر را بیرون می آورند. آیا جاناتان یک جنگجو است؟ گاهی اوقات در کتاب مقدس فکر می کنید، "ای یوناتان فقط پسر یک پادشاه کوچک فروتن است." آیا این مرد یک جنگجو است؟ بله. دو نفر 20 نفر را بیرون می آورند و بعد چه اتفاقی می افتد؟ خدا درگیر می شود و وحشت به کل ارتش وارد می شود، زیرا خدا باعث می شود زمین به لرزه درآید. این وحشت فرستاده شده توسط خدا بود. بنابراین خدا زمین را تکان می دهد. ناگهان فلسطینی ها متوجه می شوند که چه؟ این یهودیان این خدا را دارند که دریای سرخ را شکافت و اکنون زمین در حال لرزیدن است، ما از اینجا خارج می شویم. بنابراین فلسطینی ها از آنچه اتفاق می افتد وحشت دارند. این چیزی است که من در جوانی متوجه آن نبودم. در ارتش فلسطینیان مزدوران یهودی بودند. جاناتان چگونه روز را برد؟ خوب، جاناتان یک قهرمان است. جاناتان یک جنگجوی قدرتمند است. من نمی خواهم آن را از او بگیرم. اما آیا یهودیان در ارتش فلسطینیان بودند؟ چه کسی بعداً به ارتش فلسطین خواهد پیوست؟ دیوید این کار را می کند. در این زمان با یوناتان زمین لرزید، فلسطینی ها وحشت کردند، و سپس اگر به آیه 20 بروید می گوید، "شائول و لشکرش جمع شدند و به جنگ رفتند. هنگامی که آنها با فلسطینی ها جنگیدند، کاملاً سردرگم بودند و با شمشیر به یکدیگر ضربه می زدند. آن عبرانیانی که قبلاً با فلسطینی ها بودند با آنها به اردوگاه خود رفته بودند و نزد اسرائیلی ها رفتند." بنابراین اسرائیلی ها که مزدور ارتش فلسطینی بودند، هنگامی که اسرائیلی ها حمله کردند، آن اسرائیلی ها طرف خود را تغییر دادند و در واقع علیه فلسطینی ها رفتند. بنابراین این نیز بخشی از نبرد بود. اسرائیلی ها که مزدور بودند به سمت خود برگشتند و جاناتان روز را به دست آورد.

نذر شائول و یوناتان توسط مردم دفاع می شود [27:30-19:00]

بنابراین یک پیروزی بزرگ به دست جاناتان و خداوند پیروزی را به دست می آورد. این یک معامله بزرگ است. حالا، مشکل چیست؟ شائول درگیر می شود. حالا، کار شائول چیست؟ شائول نذر می کند که هیچ قبل از شکست دادن دشمن خود غذا نخورد. بنابراین شائول نذر می کند. شائول قوم را سوگند خورده و گفته بود: «لعنت بر آن کسی که پیش از فرا رسیدن غروب غذا می خورد.» اساساً، "ما می خواهیم آن فلسطینی ها را تعقیب کنیم و آنها را کاملاً شکست بدهیم. هیچ نمی تواند برای غذا توقف کند." حالا مشکل جاناتان چیست. جاناتان به تازگی از صخره ای به ارتفاع 250 فوت بالا رفت و با 20 نفر مبارزه کرد، فکر

می کنید جاناتان گرسنه است؟ بله، آن مرد گرسنه است. پس اتفاقی که می افتد این است که او در جنگل می رود، مقداری عسل می بیند، آن را می گیرد، می خورد و احساس بهتری دارد و از آن تشویق می شود، و بعد از آن چه اتفاقی می افتد؟ ناگهان، به نوعی موضوع علیه او می شود و آنها قرعه می کشند و این به قرعه کشی می رسد که جاناتان به عنوان شکستن عهد پدرش افتاده است. پس پدرش قرار است با پسر قهرمانش چه کند؟ به هر حال، آیا جاناتان می دانست که پدرش آن نذر احمقانه را انجام داده است؟ جاناتان نمی دانست که پدرش این نذر را کرده است. او فقط در حال گرسنگی بود که از جنگل عبور می کرد، او از این موضوع خبر نداشت. بنابراین جاناتان کاملاً بی گناه بود، و با این حال پدرش قصد داشت او را بکشد. آیا این شرور است؟ جاناتان یک قهرمان است. چه کسی جان جاناتان را نجات می دهد؟ شائل می گوید: "خواهی مرد." بنابراین مردان، سربازان جاناتان، او را از دست پدر خود را نجات. دوستان جنگی او را از دست پادشاه، پدر خودش نجات می دهند. یکی از نقش های اساسی پدر چیست؟ یکی از نقش های اساسی پدر این است که با فرزندانش چه کند؟ برای محافظت از فرزندانش. در اینجا ساول قصد دارد بچه خودش را بکشد. بله، هانا؟ (دانش آموز می پرسد) آیا همه می شنوند که او در روایت اینجا از من جلوتر است، آیا همه آنچه را که او پیشنهاد می کند می شنوند؟ فصل بعد، شائل قصد دارد پادشاه عمالیقی را که خدا به آنها گفته است بکشد، نجات دهد، و در اینجا، او قصد دارد پسر خود را بکشد. چیزی که من می گویم این است که همه چیز وارونه است. بنابراین او پادشاه خارجی را نجات می دهد، اما پسر خود را می کشد. روزی روزگاری دو دختر داشتم. من در خانه بودم و ظرف می شستم. من پدر دو دختر جوان بودم و آنها در حیاط پشتی کامیون بازی می کردند. دخترانم این دو کامیون را گرفتند، آنها را با سنگ پر کردند و آنها را حمل می کنند، دور می ریزند. من کار عروسک را انجام نادم، کامیون ها را بیشتر دوست دارم، اما به هر حال. بنابراین آنها در حال بازی هستند. من ظرف ها را می شستم، و به پشت نگاه می کنم، بچه هایم را تماشا می کنم که در خاک بازی می کنند، آنها از اینجا به قطب می روند. همانطور که من ظرف ها را می شستم، این مرد پایین می آید. یک پیاده روی از میان جنگل وجود داشت، در دو طرف جنگل وجود داشت. یک پیاده روی پایین بود و سپس به ساحل رفت. ساحلی در آن طرف خیابان و در آن طرف ما وجود داشت، بنابراین مردم همیشه در آن سفر می کردند. بنابراین من در حال شستن ظرف ها هستم و ناگهان پسر او، پسر حدود 40 ساله، پایین آمد، او سینه خرسی دارد، شکم آجیو بزرگی دارد، در واقع، بهتر است مراقب آن باشم، او پایین می آید. سپس متوجه شدم که ناگهان در نیمه راه پایین آمده است، او متوقف می شود. او شروع به خیره شدن به دخترانم می کند. حالا من آنجا نشسته ام و فکر می کنم، "خوب، همه از اینجا عبور می کنند و اشکالی ندارد" اما او می ایستد و من هنوز در حال شستن ظرف هستم، اما آیا من آن مرد را مانند یک شاهین تماشا می کنم. پس برای چه دختران من را تماشا می کنید؟ به ساحل بروید، به راه خود ادامه دهید. و چیز بعدی، آن مرد از روی نرده محافظ بالا رفت. او از روی ریل بالا می رود و من او را می بینم که از جنگل عبور می کند و او را می بینم که روی دخترانم در جنگل می خزد. چیزی از من خارج شد، من هرگز چنین

چیزی را تجربه نکرده ام. در دبیرستان فوتبال بازی می کردم، همه چیز را بازی می کردم، بسکتبال، بازی می کردم، همه ورزش ها. من در محیط های متناقض بوده ام، اگر می دانید منظورم چیست. صادقانه بگویم، من هرگز آن را از دست نداده ام، منظورم این است که تنگ بود، همه چیز اتفاق می افتاد، اما هرگز آن را به طور کامل از دست ندادم. ناگهان وقتی داشتم ظرف ها را می شستم، کاملاً آن را از دست دادم. آن ظروف را انداختم و از در پشتی بیرون دویدم. من کاملاً بودم، می خواهم بگویم، من دیوانه بودم، منظورم این است که کاملاً بود، من وحشت زده بودم. من به جنگل می دوم، آن شخص فرار کرد. نمی دانم چگونه فرار کرد، اما خدا را شکر که فرار کرد زیرا می دانم چه اتفاقی می افتاد. من او را نمی کشتم، اما هر دنده ای را از هر دو طرف می شکستم. بنابراین به پلیس زنگ زدم. وقتی در شهر کوچک هستم، یکی از مزایای یک شهر کوچک چیست؟ بله، بنابراین من به پلیس زنگ زدم، بنابراین تری می آید، احتمالاً نباید این را در نوار بگویم، اما تری می آید. گفتم، تری، من در تمام عمرم هرگز چنین اتفاقی نیفتاده ام، من از کنترل خارج شده بودم. من کاملاً از کنترل خارج شده بودم. من می خواستم آن مرد را بکشم، تری.» الان به پلیس زنگ زدم، آیا شما بچه ها مرا به زندان می اندازید یا چیزی، چه اتفاقی می افتد؟ من کاملاً از کنترل خارج شده بودم. این مرا می ترساند، در واقع می لرزیدم. تری گفت: "تد فقط آرام باش، من کسی هستم که گزارش را می نویسم. من از تو مراقبت خواهم کرد." شما بچه ها می گوید "این عدالت نیست و شما به نوعی وحشت می کنید" خوب است که چنین دوستی داشته باشید، او گفت "ما از شما مراقبت خواهیم کرد." حدود سه روز بعد، آن مرد بود، در نسل ما ما آنها را "فلاشر" صدا می کردیم، اما من نمی دانم این در نسل شما به چه معناست. این پسر در کنار بوته ها قرار دارد و چند دختر در حال قدم زدن هستند، و او آماده است تا این دختران را فلش کند. اندی گالوین که حدود 4'6 اینچ وزن دارد و حدود 260-270 پوند وزن دارد، می بیند که این مرد برای انجام کار خود آماده می شود. اندی سپس شروع به تعقیب این مرد می کند. این همان مردی بود که من او را تعقیب کرده بودم. این بار، او او را تعقیب می کند، ناگهان کشیش کلیسای ما در یک ماشین عبوری است و اندی را می بیند، که یکی از اعضای کلیسای او است، این مرد را تعقیب می کند. کشیش کلیسا از ماشین پیاده می شود، بیرون می رود و با آن مرد برخورد می کند. سپس اندی روی او می نشیند. وقتی اندی روی شما می نشیند، جایی نمی روید. بنابراین او روی او می نشیند و سپس تری را که پلیس بود صدا زدند. آنها او را شکار می کردند زیرا او این کار را برای زوج شهرهای دیگر در اطراف محله انجام داد. اما خوشحال بودم که او را نگرفتم. نکته من این است: یکی از نقش های عمیق پدر برای محافظت از فرزندانش است. آیا این در کسی آنقدر عمیق است که وقتی می بینید فرزندانتان تهدید می شوند، اگر کسی به شما آسیب برساند، پدر و مادران وحشت می کنند؟ برخی از والدین شما درست از پشت بام می روند؟ چیزی که من می گویم این است: آیا می بینید که شائلول چه می کند؟ شائلول اکنون پدر است و پدر قصد دارد به پسر خود آسیب برساند. می بینید که شائلول چقدر به هم ریخته است؟ این کاملاً بر خلاف هر چیزی است که باید در پدری باشد که باید پسرش را دوست داشته باشد و از آن محافظت کند. شائلول احمق اصلی بود. حدس می زنم این اثبات من است:

ساول احمق است. نمی دانم چه چیز دیگری بگویم. ساول وقتی اینطور به سمت پسرش می آید احمق است. حالا چه اتفاقی می افتد؟ کنایه آمیز در اینجا، و این همان چیزی است که حنا قبلا به آن اشاره کرد، شائول پسر خود را خواهد کشت زیرا نفس او نقض شده است، و با این حال وقتی نوبت به خدا می رسد، خدا به او دستور داد که عجاج، پادشاه عمالیقیان را بکشد، اما شائول آنچه را که خدا به او دستور داده است انجام نمی دهد. بنابراین، برای شائول، اگر کلام شائول را زیر پا بگذارید، به معنای مرگ است. اگر کلام خدا را زیر پا بگذارید، چیز مهمی نیست. این کلام خدا است، "خوب، من او را دستگیر کردم، فقط او را نکشتم،" و او بهانه می آورد. بنابراین کنایه بزرگ اینجا است. بنابراین من فکر می کنم فصل های 14 و 15 از طریق این کنایه به هم مرتبط هستند. او حرف خودش را خیلی جدی می گیرد زیرا می خواست پسرش را بکشد. اما کلام خدا، او این کار را نخواهد کرد. بنابراین این کنایه بزرگ بین این دو فصل وجود دارد. خوب، این جاناتان است. جاناتان یک قهرمان است، یک پسر خوب.

E. نافرمانی شائول از عمالیقی ها [31:39-27:31]

حالا شائول، این فصل ۱۵ است. فصل های 13 و 15 زمانی است که شائول آن را خراب می کند و این زمانی است که خدا در فصل 15 به او حمله می کند. بیانیه جالبی از خدا در فصل 15.11 وجود دارد که می گوید، "کلام خداوند به سموئیل رسید. من غمگین هستم که شائول را پادشاه کرده ام، زیرا او از من روی برگردانده و دستورات مرا اجرا نکرده است." خدا می گوید، "من غمگین هستم." غم و اندوه خدا به چه معناست؟ خدا می گوید، "من غمگین هستم که شائول را پادشاه کردم." آیا خدا پشیمان است؟ خدا می گوید، "من غمگین هستم که شائول را پادشاه کردم." حالا، نمی دانم، این به چه معناست؟ من دقیقا نمی دانم این به چه معناست، اما فقط به این معنی است که خدا در این وضعیت تأمل می کند. من می خواهم این مفهوم را مطرح کنم که آیا غم و اندوه در بهشت وجود دارد؟ در اینجا می گوید، خدا می گوید، "من غمگین هستم که شائول را پادشاه کردم." این بیانیه بسیار جالبی در مورد آنچه در بهشت می گذرد است. بنابراین من همیشه به آن آهنگ برمی گردم. آیا "اشک در بهشت" وجود دارد؟ بله، حق با اریک کلاپتون بود، در بهشت اشک می ریزد. خدا می گوید، "من غمگین هستم که شائول را پادشاه کردم." حالا، اینجا چه اتفاقی می افتد. خدا به شائول می گوید که بیرون برو و عمالیقی ها را از بین ببرد. چرا خدا به او گفت که برود عمالیقی ها را از بین ببرد؟ عمالیقی ها با یهودیان چه کرده بودند؟ هنگامی که یهودیان از بیابان عبور می کردند، مردمی بودند که ضعیف بودند، عقب افتاده بودند. سرگردانی بودند که ضعیف بودند و پشت سر می رفتند و عمالیقی ها از پشت به یهودیان هجوم آوردند و ضعیفان را کشتند. پس آنچه اتفاق افتاد این است که خدا گفت چون عمالیقی ها از فقرا و ستمدیدگان سوء استفاده کردند، عمالیقی ها باید از بین بروند. سپس به شائول می گوید: «این زمان است و تو کسی هستی که این کار را انجام می دهی.» پس شائول می رود و سپس شائول این کار را نمی کند. در فصل 15، آیه 14، هنگامی که سموئیل شائول را ملاقات می کند، "خداوند تو را برکت دهد، من دستورالعمل خداوند را انجام دادم." خب، این درست نبود، اما سموئیل گفت، "این خونریزی گوسفند در گوش من چیست؟"

خدا به شما گفت که بزها، گوسفندان آنها را از بین ببرید، همه چیز باید نابود شود، از جمله پادشاه. "چرا این صدای گوسفند را می شنوم؟" شائول پاسخ داد: «سپاهیان آنها را از عمالیقیان آوردند، بهترین گوسفندان و گاوها را نجات دادند.» چرا آنها بهترین آنها را رها کردند؟ تا آنها را برای خداوند قربانی کنم. بنابراین او این پرده پرهیزکارانه را می دهد، اما خدا گفت که آنها را از بین ببرید. او می گوید: "آه، نه، ما بهترین ها را نجات دادیم تا بتوانیم آنها را برای خداوند قربانی کنیم." سموئیل یخ زده است زیرا شائول از این نوع پرهیزکارانه استفاده می کند تا «آنها را برای خداوند، خدای شما در جلجال قربانی کند». سموئیل پاسخ داد: «آیا خداوند از قربانی های سوختنی و قربانی ها به همان اندازه که از اطاعت از صدای خداوند لذت می برد؟» آشنا به نظر می رسد؟ [این آیه خاطره ماست]. این زمینه آن متن است. آیا خداوند از قربانی کردن لذت می برد؟ شائول می گفت، ما بهترین گوسفندان را برای قربانی نجات دادیم. اما خدا می گوید، او قربانی های شما را نمی خواهد، "اطاعت بهتر از قربانی است، توجه کردن بهتر از چربی قوچ است. زیرا شورش مانند گناه پیشگویی است، تکبر، مانند شر بت پرستی. از آنجا که شما کلام خداوند را رد کرده اند، او شما را به عنوان پادشاه رد کرده است." اکنون در فصل 15، شائول می داند که تمام شده است. خدا او را رد کرده است. پس خدا او را رد کرده است و سپس خدا در اینجا به دنبال انسان می رود. تا زمانی که قلب شما درست است، مهم نیست که چه کاری انجام می دهید، آیا این درست است؟ نه. شائول گفت: "قلب من درست است و می خواستم این را به خدا تقدیم کنم." خدا می گوید، "نه، کاری که انجام دادید اشتباه بود." کاری که انجام می دهید مهم است، نه فقط آنچه قلب شما می گوید. خوب، قلب من درست بود. گاهی اوقات مهم نیست که "قلب شما" درست است یا نه، این کاری است که شما انجام می دهید و همچنین قلب شما. این یکی یا دیگری نیست، هر دو/و است. شما باید هر دو را درست داشته باشید. کاری که انجام می دهید باید درست باشد و همچنین انگیزه های قلبی شما.

و. خدا و تغییر [32:54-31:40]

خواست خدا در آیه 22 این است که "اطاعت بهتر از قربانی است"، این چیزی است که ما به آن نگاه کردیم. "حال، آنچه در فصل 15 آیه 29 جالب است، این یک آیه زیبا است، "زیرا کسی که جلال اسرائیل است، دروغ نمی گوید و نظر خود را تغییر نمی دهد. زیرا او مردی نیست که باید نظر خود را تغییر دهد." آیا کسی به یاد می آورد، یک دقیقه صبر کنید، آیا شما فقط نگفتید که خدا می تواند نظرش را تغییر دهد؟ این چگونه کار می کند؟ حدس می زنم به این موضوع برگردم، آیا خدا می تواند شخصیت او را تغییر دهد، آیا شخصیت او محکم است؟ شخصیت او تغییر نمی کند. وقتی خدا کلامش را می دهد، آیا خدا به کلامش عمل می کند؟ خدا نگهبان وعده است. آیا خدا قادر است در آینده چیزهایی بگوید که هرگز اتفاق نمی افتد؟ آیا خدا می تواند نظر او را تغییر دهد، من آنها را نابود خواهم کرد، موسی دعا می کند، و سپس خدا آنها را نجات می دهد. پس مراقب باشید. این بدان معنا نیست که خدا نمی تواند فکر کند. به هر حال، آیا تفکر به معنای تغییر است؟ خدا فکر می کند، پس مراقب باشید. این شخصیت اوست که تغییر نمی کند، حرف او تغییر نمی کند، اما

باید مراقب ترسیم آن به یک جهانی باشید.

داوود مسح شد [34:27-32:55]

حالا بالاخره به دیوید می پردازیم. پس اکنون داوود می آید، گفته می شود که شائول تاریخ است، در اول سموئیل 15. ساول پایین می آید و اکنون می دانیم که یک مرد جدید وجود خواهد داشت. اما در فصل 16 چه اتفاقی می افتد؟ آیه اول در فصل 16 یک مشکل دارد. «خداوند به سموئیل گفت، تا کی برای شائول عزاداری خواهی کرد، زیرا من او را به عنوان پادشاه بر اسرائیل رد کرده ام؟ شاخ خود را با روغن پر کنید.» حال وقتی پیامبری شاخ خود را از روغن پر می کند، با روغن چه می کند؟ او مردم را مسح می کند و چه کسی را اغلب مسح می کند؟ پادشاه. بنابراین او یک شاخ روغن دارد، او می خواهد چیزی را مسح کند. او می خواهد پادشاه بعدی را مسح کند. پس او می گوید: «شاخ خود را با روغن [روغن زیتون] پر کن و به راه برو. من تو را نزد جسی بیت لحم می فرستم.» پس داوود اهل شهر بیت لحم خواهد بود. بیت لحم، بث به معنای "خانه" است. لحم به معنای "نان" است. بنابراین بیت لحم به معنای "خانه نان" است. این جایی است که خانه داوود بود و شخص مشهور دیگر بیت لحم کیست؟ عیسی در آنجا متولد خواهد شد. این شهر داوود است که داوود نیز در آن متولد شد. «من تو را نزد جسی به بیت لحم می فرستم، من یکی از پسرانش را به عنوان پادشاه انتخاب کرده ام.» سپس سموئیل می گوید، "چگونه می توانم بروم؟ شائول این موضوع را خواهد شنید و مرا خواهد کشت." خداوند گفت: «یک گاو را با خود بگیر و بگو: «من آمده ام تا برای خداوند قربانی کنم» و یسی را به قربانی دعوت کن.»

ح. خدا و فریب شائول [37:48-34:28]

آیا آن تلیسه عمدا برای فریب شائول برداشته شده است؟ او یک شاخ روغن دارد، چرا به بیت لحم می رود؟ او می خواهد پادشاه بعدی را مسح کند. خدا می گوید یک تلیسه بردار و به شائول بگو که برای قربانی کردن پایین می روی. آیا آن تلیسه عمدا قصد دارد شائول را فریب دهد تا شائول سموئیل را نکشد؟ راستی، آیا شائول سموئیل را می کشد؟ آیا شائول پسر خود را می کشد؟ آیا بعدا شائول سعی می کرد داوود را بارها بکشد؟ پس آیا شائول سموئیل را می کشد؟ البته که می کرد. خدا می گوید یک تلیسه بردارید. حال این داستان باید شما را به یاد دو داستان دیگر بیندازد که قبلا در عهد عتیق داشتیم. چه کسی در اینجا دخیل است؟ چه کسی این فریب را راه اندازی می کند، آیا خود خدا آن را تنظیم کرده است؟ او می گوید، یک تلیسه بردار. به او بگویید که برای فداکاری به آنجا می روید. بنابراین خدا در این یکی دخیل است و برنامه ریزی می کند. حالا، دو داستان دیگر کجا بودند که این اتفاق افتاده است؟ ما قبلا دو بار این را دیده ایم، آیا کسی آن را به یاد می آورد؟ بله، ماماها ی عبرانی در خروج فصل های اولیه را به خاطر دارید؟ همه زنان یهودی قبل از اینکه ما به آنجا برسیم، بچه دار می شوند، زیرا آنها مانند زنان مصری نیستند، وقتی بچه هایشان را به دنیا می آورند.» بنابراین ماماها ی عبری دروغ گفتند تا این موضوع را بپوشانند. به هر حال، آیا خدا به قابله های عبرانی اجازه داد که با یهودیان بیرون بروند و بخشی از اسرائیل شوند؟ بله. آیا کسی داستان دیگری را به

یاد می آورد که در آن از فریب استفاده شده و خدا آن را تأیید کرده است؟ بله، راحاب. مردان پادشاه می آیند و او می گوید: «آه آنها اینجا بودند اما رفتند، به آن طرف رفتند. بهتر است سریع بروید تا آنها را بگیرید.» او آنها را در پشت بام پنهان کرده بود و راحاب در اسرائیل پذیرفته شد. آکورد قرمز و پنجره ای را که راحاب و خانواده اش از آن نجات یافتند به یاد دارید؟ راستی راحاب در شجره نامه چه کسی ظاهر می شود؟ راحاب، در شجره نامه عیسی مسیح است (متی 1). بنابراین چیزی که قبلاً سعی کردم پیشنهاد کنم این بود که با این نوع فریب آن را از دسته شرارت خارج کنیم و آن را در اصطلاح زیرکی قرار دهم. وقتی با شر سر و کار دارید، آیا باید زیرک باشید؟ بگذارید آن را به روشی دیگر بیان کنم. کلمه عبری برای زیرکی کلمه ای است *آروم*، *آروم* همچنین به عنوان "خرد" ترجمه شده است. بنابراین کلمه ای که ترجمه می شود، بسته به ترجمه، گاهی اوقات "زیرک" ترجمه می شود و در واقع کلمه در امثال و جاهای دیگر "خرد" ترجمه می شود. وقتی با شر سر و کار دارید، آیا باید عاقل باشید، آیا باید زیرک باشید؟ به هر حال، عیسی می گوید، این فقط من نیستم که این را می سازم، "عاقل یا زیرک باشید، مانند مار و بی ضرر مانند کبوترها" - "به اندازه کبوترها بی گناه." پس «مثل مار عاقل و مثل کبوترها بی ضرر باشید». من فکر می کنم چیزی که شما در اینجا دارید این است که خدا زیرک است زیرا می دانست شاول سموئیل را خواهد کشت. بنابراین او می گوید، "بسیار خوب، ما باید از او پیشی بگیریم"، و آنها این کار را کردند. برخی از افراد از فرم خم می شوند، فکر نمی کنم این مسئله بزرگی باشد. دروغ گفتن برای نجات زندگی در یک جنگ یا زمینه شیطانی اشکالی ندارد.

I. مسح داوود [39:51-37:49]

سموئیل پسر جسی را مسح می کند و جسی چه کسی را بیرون می آورد، اما اولین فرزندش. "این اولین فرزند من است." خدا می گوید، "نه، من اولین فرزند او را نمی خواهم." دومین فرزندش، سومین فرزندش، او همه پسرانش را بیرون می آورد و در نهایت می گوید، "هی، من دیگر پسر ندارم،" و او می گوید، "اوه، بله، پسر جوان وجود دارد، اما او بچه خانواده است، او گوسفندان را تماشا می کند، او را بیاورید." اما خداوند به سموئیل گفت، فصل ۱۶ آیه ۷، «ظاهر و قد او را در نظر بگیرید.» حال در مورد شاول، آیا قد او را در نظر گرفتند؟ «ظاهر و قد او را در نظر بگیرید، زیرا من او را رد کرده ام. خداوند به چیزهایی که انسان به آنها نگاه می کند نگاه نمی کند. انسان به ظاهر نگاه می کند اما خدا به قلب نگاه می کند. شوخی نیست، شنیدم که یک بار کسی این متن را می گیرد و به زنان جوان این را می گوید: "مرد به ظاهر نگاه می کند، اما خدا به قلب نگاه می کند، اما انسان به ظاهر ظاهر نگاه می کند، پس عزیزم، بهتر است مراقب باشی." من کاملاً جدی هستم. من شنیدم که کسی این را می گوید. من فقط تقریباً غرغر کردم. آیا این کاملاً بر خلاف هر چیزی است که این آیه معنی دارد. آیا تمام نکته آیه برعکس آن است؟ آیا خدا به قلب اهمیت می دهد؟ آیا مردم کتاب مقدس را می گیرند و کتاب مقدس را تحریف می کنند؟ و این یکی از آن موارد است، من هرگز آن را فراموش نخواهم کرد، این یکی از احمقانه ترین چیزهایی بود که باورم نمی شود این را شنیدم، زیرا نکته این متن این است که "خدا به قلب نگاه می کند." سوال، آیا این به ما سرخی در مورد دیوید

می دهد؟ آیا داوود مردی خواهد بود که به دنبال قلب خود خدا باشد؟ داوود مردی خواهد بود که بر اساس قلب خود خدا باشد. به هر حال، آیا این بدان معناست که دیوید کامل است؟ آیا دیوید مشکلات خود را خواهد داشت؟ او نیز مشکلات خود را خواهد داشت، اما توجه کنید که او مردی است که به دنبال قلب خود خدا است. بنابراین این دیوید را تنظیم می کند. ما قلب او را می شناسیم.

ج. شائول و روح شیطانی از جانب خداوند [45:41-39:52]

اکنون آنچه در فصل 16 آیه 13 اتفاق می افتد، می گوید، "پس سموئیل شاخ روغن [روغن زیتون] را گرفت و او [داوود] را در حضور برادرانش مسح کرد. از آن روز به بعد، روح خداوند در قدرت بر داوود آمد." شما این ارتباط مسح با روغن و آمدن روح خدا بر داوود را دریافت می کنید. می بینید که این مسح با روغن و آمدن روح بر داوود ریخته می شود. آیا کسی تا به حال در مورد مسح شدن با روح صحبت کرده است؟ در مسح شدن با روح، آن روغن نشان دهنده روح خدا و مسح شدن است. وقتی داوود پادشاه مسح می شود، روح خدا بر داوود می آید. اما آیه بعدی می گوید، "اکنون روح خداوند از شائول دور شده بود و روح شریر از جانب خداوند او را عذاب داد." وقتی شائول روح خدا را از دست داد، آیا نجات خود را از دست داد؟ روح القدس از شائول خارج می شود. آیا او نجات خود را از دست می دهد زیرا روح دیگر با او نیست. آیا خدا ارواح شیطانی را بر مردم بیمار می کند؟ می گوید "روح شریری از جانب خداوند آمد و شائول را عذاب داد." آیا خدا ارواح شیطانی را به مردم تحمیل می کند؟ حالا می خواهم اول از همه به این فکر کنید. در عهد عتیق تا کنون، ارواح پلید زیادی را دیده اید که در حال دودیدن هستند؟ حالا، به هر حال، شما به عهد جدید می روید، عیسی و ارواح پلید، آیا مقدار زیادی از آن ها را دارید؟ در عهد جدید، شما همیشه عیسی و ارواح پلید را دارید. در عهد عتیق، آیا شما بیشتر آن را خوانده اید؟ آیا ارواح پلید را دیده ایم؟ در پیدایش، ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف، آیا ارواح پلیدی دیدید؟ موسی، ارواح پلید؟ جاشوا، شیاطین؟ قضات، ارواح پلید؟ شما به نوعی از طریق این کار می کنید. فعالیت شیطانی زیادی وجود ندارد. آیا این می گوید که ارواح پلید بیمار خدا بر مردم است؟ آیا این کاملاً خارج از متن عهد عتیق است؟ واقعاً همینطور است. مشکل چیست، روح شیطانی به سراغ شائول آمد. آیا کلمه "روح" معانی متفاوتی دارد؟ در واقع حتی در انگلیسی کلمه "روح" در انگلیسی معانی متفاوتی دارد؟ شما می گویند، "آن مدرسه روح دارد." منظورتان این است که مدرسه روح القدس دارد؟ شاید این در کالج گوردون درست باشد. در واقع این واقعاً احمقانه بود. بگذارید از آن عقب نشینی کنم، متأسفم که گفتم، اشتباه بود. چیزی که من می گویم این است که "مدرسه روح دارد،" منظورتان چیست؟ آنها اشتیاق دارند، درست است؟ آنها روحیه دارند. آیا ما حتی از کلمه "ارواح" برای چیزهای دیگر استفاده می کنیم؟ یک نفر مهمانی گرفته است و یک نفر ارواح را به آنجا آورده است. ما در مورد ارواح به عنوان الکل صحبت می کنیم. آیا هرگز می گوئیم که امروز فردی روحیه خود را از دست داده است؟ منظور ما چیست؟ روحیه آنها پایین آمده است. آیا فرد افسرده است؟ آیا از آن استفاده خواهیم کرد؟ اصطلاح عبری روچ می تواند برای بسیاری از چیزها از جمله باد و نفس استفاده شود، اما می توان از آن

برای انواع مختلف ارواح نیز استفاده کرد. اجازه دهید بقیه این زمینه را بخوانم. فکر نمی‌کنم این ارواح پلید خدا را به شائل تحمل کند. من فکر می‌کنم بقیه این موضوع را توضیح می‌دهد. خدمتکار شائل به او گفت: «ببین روح شریری از جانب خدا تو را عذاب می‌دهد.» حال، راه حل این مشکل روح شیطانی چیست؟ بگذارید ارباب ما به خدمتکارانش در اینجا دستور دهد که به دنبال کسی بگردند که بتواند چنگ بنوازد.» حالا کار نواختن چنگ چیست؟ شیاطین موسیقی چنگ را دوست ندارند، آنها را به یاد بهشت می‌اندازد و وحشت می‌کنند؟ آنها می‌گویند، "من باید موسیقی هوی متال خودم را داشته باشم، موسیقی هوی متال" یا "من باید داشته باشم،" موسیقی شیطانی چیست، آنها با آن احساس راحتی می‌کنند؟ رپ و موسیقی های دیگر از این قبیل یا هر چیزی که شما استفاده می‌کنید. اما، البته، اگر موسیقی کانتری بنوازید، آنها را دیوانه می‌کند. بنابراین موسیقی چنگ... آیا واقعا این چیزی است که در اینجا گفته می‌شود؟ نه. اما به این توجه کنید، وقتی روح شیطانی بر او می‌آید، کسی را پیدا کنید که بتواند چنگ بنوازد. از شما می‌پرسم، چند نفر از شما، وقتی ناامید هستید، به موسیقی گوش می‌دهید؟ این چیزی است که در اینجا اتفاق می‌افتد. شائل روحی فرو رفته است، چرا روحیه اش ضعیف است؟ زیرا روح خدا از او دور شده است و او متوجه می‌شود که دیگر پادشاه نخواهد شد. او قدرت خود را به عنوان پادشاه از دست می‌دهد و از این بابت افسرده است. بنابراین او افسرده است و وقتی افسرده است چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها از یک نوازنده می‌خواهند که بیاید تا احساس بهتری داشته باشد، بنابراین من فکر می‌کنم این چیزی است که هست. این یک روح شیطانی [ارواح پلید] نیست بلکه افسرده است. این افسردگی از خداوند می‌آید. (دانش آموز سوال می‌پرسد) وقتی داشتم آن را می‌خواندم، به ایوب فکر می‌کردم و اینکه چگونه خدا به شیطان اجازه داد تا او را لمس کند. بنابراین باعث شد که نه لزوماً از طرف خدا، بلکه از روح شیطانی که خدا اجازه داد به او بیاید، فکر کنم. پاسخ هیلدبرانت: بنابراین همه می‌بینند، او به کار 1 و 2 پرید، جایی که شیطان بالا و پایین می‌رود. آیا این امکان وجود دارد؟ آیا این واقعا در عهد عتیق نادر است؟ منظورم این است که خارج از ایوب، واقعا نادر است. با موضوع موسیقی، من موسیقی را مرتبط می‌کنم وقتی می‌گویم که او روحیه خود را پایین آورده است زیرا خدا پادشاهی را حذف کرده است و او افسرده است، و بنابراین نوازنده چنگ را دریافت می‌کند. اتفاقاً چه کسی قرار است چنگ بنوازد؟ دیوید. آیا داوود می‌خواهد مزامیر زیادی بنویسد؟ او یک موسیقیدان است. بنابراین شما داوود زیادی را در مزامیر خواهید دید. اما این ارتباط جالبی با ایوب 1 و 2 است. حال، آیا خدا ارواح شیطانی را به سمت مردم می‌فرستد؟ چیزی که ما سعی کردیم بگوییم این است که نه، این بیشتر شبیه افسردگی است که موسیقی روحیه او را بالا می‌برد. پس این چیزی است که در اینجا اتفاق می‌افتد.

K. روح خدا در عهد عتیق [46:23-45:42]

آیا افراد در عهد عتیق با روح خدا رابطه داشتند؟ روح بر شائل بود و روح او را ترک کرد. آیا این روح نجات بود یا روح پادشاهی بود؟ این روح بود که بر شخص می‌آمد و شخص را با موهبت پادشاهی مسح می‌کرد. بنابراین وقتی شائل را ترک می‌کند، به این معنی است که پادشاهی شائل را ترک می‌کند و

پادشاهی بر داوود ادامه دارد. روح القدس هدایایی را که برای پادشاهی به آن نیاز دارد به داوود عطا می کند. پس این نجات مانند اعطای روح القدس نیست که شما در عهد جدید دارید. ولی روح خدا در عهد عتیق بسیار فعال بود. در اینجا یک مورد در این مورد وجود دارد و بسیاری دیگر وجود دارد.

اولین پیروزی ال دیوید به عنوان رهبر جدید [58:02-46:24]

دیوید چه ربطی به آن دارد؟ او اکنون پادشاه شده است، اولین کاری که باید انجام دهد چیست؟ او باید یک پیروزی به دست آورد. داستان داوود و جالوت اولین پیروزی داوود است. او در فصل 16 مسح می شود و فصل 17 چیست؟ داوود و جالوت. بنابراین به دنبال آن است. داوود پادشاه مسح شده است، و سپس داوود و جالوت در فصل 17 بلافاصله پس از آن وجود دارد. من فقط می خواهم این نقشه را بیاورم. اول از همه، اورشلیم و بیت لحم. دیوید اهل بیت لحم خواهد بود. جالوت اهل کجاست؟ جالوت گت. فلسطینی ها از اینجا می روند، گت، و آنها می خواهند به اینجا بروند. جالوت و پسرانش به اینجا خواهند رفت، از عزیزا عبور کردند، تا وادی ایلا. این دره ایله تا به امروز وجود دارد. آیا یهودیان در دشت ها هستند یا یهودیان در کوه ها پنهان شده اند؟ یهودیان در کوهستان پنهان می شوند زیرا فلسطینی ها ارا به دارند. بنابراین فلسطینیان را به دره می آیند، و یهودیان در کوه پنهان خواهد شد. سپس جالوت بیرون می رود و یهودیان را مسخره می کند. یهودیان در کوهستان هستند. جالوت بیرون می آید و آنها را به چالش می کشد تا پایین بیایند و با آنها بجنگند.

دیوید قرار است بیرون برود و یک شوت زنجیر خواهد داشت. او می خواهد پنج سنگ بردارد. چرا داوود به جای یک سنگ، پنج سنگ برداشت؟ خوب حالا، او این را با چهره ای صاف گفت، اما در واقع این یک شوخی است که شنیدم. داوود پنج سنگ برداشت زیرا شنید که جالوت چهار برادر دارد. این یک شوخی است، باشه؟ شما باید لبخند بزنید. در واقع او در جوک گفتن بهتر از من است. او پنج سنگ برمی دارد، ما نمی دانیم چرا پنج سنگ برداشته است. به هر حال، اگر زمانی با دکتر الین فیلیپس و همسرش دکتر پری فیلیپس به اسرائیل بروید، به دره اله خواهید رفت، و در واقع از نهر عبور خواهید کرد و می توانید پنج سنگ را از نهر بردارید. وقتی می گویم یک جریان، عرض یک جریان چقدر است؟ این نهر تقریباً به این [4 فوت] عرض دارد، شما فقط درست از روی آن عبور می کنید. پس دیوید با این بیرون می رود، بیایید به

پیروزی دیوید بپردازیم. دیوید بیرون می رود و دیوید پایین می آید، او قرار است برای برادرانش غذا بیاورد. برادرانش در جنگ هستند و دیوید با غذا از خانه پایین می آید تا به آنها غذا بدهد. آیا تا به حال برای خوردن غذا برای سربازان ارسال کرده اید؟ آیا تا به حال جیره k خورده اید؟ آیا سربازان به غذا نیاز دارند؟ بله، گاهی اوقات از من در مورد پسر بپرسید و آنها برای غذا چه کردند. داوود از مردی که در نزدیکی ایستاده بود پرسید: «برای مردی که این فلسطینی را می کشد و این رسوایی را از اسرائیل برمی دارد، چه می شود؟ این فلسطینی ختنه نشده کیست که باید از سپاهیان خدای زنده سرپیچی کند؟» این یک بچه 16 ساله است که صحبت می کند. جالوت - شخصیت بزرگ، از نوع کلبه. دیوید یک بچه کوچک 16 ساله است. آنها آن را برای او تکرار می کنند، ... وقتی الیاب، برادر بزرگ داوود، دید که داوود با آن مرد صحبت می کند، از

دست او خشمگین شد و پرسید: «چرا به اینجا آمده ای و چند گوسفند را با چه کسی رها کردی.» چرا نزد گوسفندان بر نمی گردی، داوود و در بیابان از آنها مراقبت نمی کنی؟ الیاب، برادر بزرگترش این را می گوید، "من می دانم که چقدر مغرور هستید و چقدر قلب شما شریر است. تو فقط برای تماشای نبرد پایین آمده ای." آیا بچه های کوچک دوست دارند نبرد را تماشا کنند؟ آیا بچه های بزرگتر باید در نبرد بجنگند، آنها تا حد مرگ می ترسند و ممکن است بمیرند. بچه کوچک برای تماشای نبرد پایین می آید. توجه داشته باشید که او داوود را به غرور متهم می کند. آیا داوود مغرور است؟ آیا سخنان او بسیار شجاعانه و بسیار در چهره شما هستند؟ اما آیا او مغرور است؟ من می خواهم بگویم که او نیست. برادر بزرگترش قلب دیوید را نمی داند. اعتماد داوود به خداوند است، نه خودش. بنابراین داوود کنار می آید یا حداقل برادرش او را متهم می کند که مغرور است، اما داوود در واقع به خداوند وابسته است. از سوی دیگر، آیا شاول در ابتدا فروتن به نظر می رسید؟ اما آیا شاول واقعا متواضع بود؟ نه، شاول ناام بود. بنابراین چیزی که من می گویم این است که آیا ممکن است کسی متواضع به نظر برسد اما فروتن نباشد؟ آیا ممکن است کسی به نظر برسد که مغرور است و مغرور نباشد؟ به عبارت دیگر، آیا می توانیم قلب فرد دیگری را قضاوت کنیم؟ آنها ممکن است واقعا مغرور به نظر برسند اما ممکن است اینطور نباشند. دیوید در اینجا با این اظهارات واقعا متکبرانه بیرون می آید. یادت هست چه اتفاقی افتاد؟ او نزد شاول می رود و شاول می گوید: «هی، زره مرا بپوش.» دیوید زره می پوشد اما بچه کوچکی است. "من نمی توانم با این ژاکت بجنگم، وزن آن 60 پوند است، من قصد ندارم این کار را انجام دهم." پس آن را برمی دارد و به شاول می گوید: «من یک شیر را کشتم، خرس را کشتم وقتی به گوسفندان من حمله کردند، و من فلسطینی را نیز خواهم کشت.» به هر حال، کشتن یک شیر و یک خرس، آیا این یک معامله بسیار بزرگ است؟ بدون 30-60 یا چیزی شبیه به آن، آیا این یک معامله بسیار بزرگ است؟ این یک معامله بزرگ است. بنابراین دیوید بیرون می رود. حالا او بیرون می رود، اما چگونه بیرون می رود؟ او بدون زره، با یک گلوله زنجیر و سنگ، در برابر این غول بیرون می رود. در واقع غول در فصل 17 آیه 41، با داوود تعامل دارد. در همین حال، فلسطینی با حامل سپر بیرون می آید، بنابراین او مردی را دارد که سپرش را حمل می کند، "جلوی او مدام به داوود نزدیک می شد. او به دیوید نگاه کرد و دید که او فقط یک پسر است." خب اینجا شما این مرد بزرگ و بزرگ را دارید که بیرون می آید و آنها پسری را می فرستند تا با او بجنگد؟ وقتی یک جنگجو هستید، آیا حریف شایسته ای می خواهید؟ بله. پسر اغلب در این مورد با من صحبت کرده است. زمانی که او در عراق بود، یکی از دلایلی که از حضور در عراق متنفر بود این بود که می گفت هیچ حریف شایسته ای وجود ندارد. مردم هوی و هوس می کردند. هیچ چیز برای آنها وجود نداشت. وقتی او به افغانستان رسید، آیا آنها جنگجویان شایسته ای در آنجا داشتند؟ بله، واقعا. در افغانستان، آنها جنگجویان را در آنجا دارند. به هر حال، او به دیوید نگاه می کند و می گوید: "آنها بچه ای را فرستادند تا با من بجنگد؟" "او فقط یک پسر بود، قرمز و خوش تیپ، و او را تحقیر می کرد، و به دیوید گفت، "آیا من یک سگ هستم که تو بیرون بیایی"، بچه کوچولو با چوب و سنگ، می خواهی

استخوان های من را بشکی؟ این غول تازه کف شده است، و «فلسطینی داوود را خدایانش نفرین کرد، او گفت: «بیا اینجا، و من گوشت تو را به پرندگان هوا و جانوران صحرا خواهم داد.» مرد بزرگ با دیوید صحبت می کند. به هر حال، آیا این یک داستان عالی برای گفتن به بچه ها است؟ چرا این داستان با بچه ها اینقدر خوب کار می کند؟ آیا بچه ها افراد کوچکی هستند که غول ها در اطراف خود هستند؟ نه، جدی میگم. آیا تا به حال آن فیلم "بزرگ" را دیده اید؟ اما به هر حال، به نوعی مثل این است، بچه های کوچک و بدن های بزرگ در اطرافشان. بنابراین برای بچه های کوچک، این یک داستان عالی است. اکنون داوود می خواهد به فلسطینی پاسخ دهد، حالا این داوود است، این مرد بزرگ تازه فریاد زدن را تمام کرده است، اکنون داوود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و نیزه به ضد من می آیی، اما من به نام خداوند قادر مطلق، خدای لشکرهای اسرائیل، که تو او را به چالش کشیده ای، به ضد تو می آیم. امروز خداوند تو را به من تحویل خواهد داد و من تو را می زنم و سرت را می برم.» این کلمات بسیار قوی هستند، و او ادامه می دهد: "امروز لاشه فلسطینیان را خواهم داد،" او ادامه می دهد، "تمام جهان خواهند دانست که خدایی در اسرائیل وجود دارد." آن مرد نزدیکتر می شود و دیوید چه می کند؟ او تیر زنجیر خود را بیرون می آورد و به پیشانی او ضربه می زند و او را پایین می آورد. حالا چه سنگ پیشانی اش او را بکشد یا نه، او را پایین آورد. پس دیوید چه می کند؟ او بالا می رود، راستی، آیا یهودی شمشیر داشت؟ آیا می دانید که فلسطینی ها انحصار تولید آهن را داشتند؟ بنابراین سلاح ها توسط فلسطینی ها ساخته می شد، یهودیان فاقد دانش فلزی و متالورژی بودند. بنابراین داوود شمشیر جالوت را برمی دارد و از سرش جدا می شود. حالا، معامله چیست؟ این واقعا عجیب به نظر می رسد، اما این حقیقت است. باستان شناسان یک سر بزرگ، فقط سر، با سنگی پیدا کرده اند که مجسمه را ترک می کند و مجسمه را شکافته است. این حقیقت صادقانه است، من این را نمی سازم. یک سنگ، مرکز مرده در پیشانی آن مرد، و مجسمه او را ترک خورد و آنها در واقع آن را پیدا کردند. من مطمئن نیستم که تاریخ دقیق این کار چیست، اما آنها فقط یک سر پیدا کردند، یک سر بسیار بزرگ با یک سنگ، درست در مرکز مرده در سر. حالا، شما می گوئید، هیلدبران، شما نمی گوئید که این جالوت است که آنها پیدا کردند؟ نه، نه. من از آن عقب نشینی می کنم. آیا جالب نیست که آنها مردی را با مجسمه ترک خورده پیدا کردند، مجسمه او را با سنگ باز کردند و در واقع یکی از آنها را از نظر باستان شناسی پیدا کردند. من نمی گویم این جالوت است. آیا واقعا احمقانه است که بگوئیم جالوت است؟ این واقعا احمقانه است اگر بگوئیم جالوت است. حالا، تنها چیزی که می گویم این است که شما می توانید ببینید که افرادی با گلوله های زنجیر افراد بزرگ را با سنگ هایی که مجسمه هایشان را می شکند، پایین می آورند. این جذاب است، کاملا جذاب است، آنها چنین کسی را پیدا کردند، من نمی گویم جالوت است، بنابراین شما باید عقب نشینی کنید. هانا؟ (دانش آموز می پرسد) بله، شما باید مراقب باشید، بله بحث هایی در مورد ارقام وجود دارد. چهره های کتاب مقدس در اینجا این است که او 9 فوت قد دارد یا چیزی شبیه به آن. منظورم این است که حتی شک هم آنقدرها قد بلند نیست. چیزی که اکثر مردم فکر می کنند چیزی است که اندازه گیری می کند او

با قطعه سر و کل تجهیزات نظامی اش است که ممکن است بالاتر از آن بالا رفته باشد. اما می‌خواهم بگویم که این مرد بزرگ است. احتمالاً بالای لباس سرش بود که آنها اندازه‌گیری می‌کردند. در LXX و 6 فوت و 9 اینچ است. بنابراین عصبانیت درست دیوید و حسادت خواهر و برادر او را به انگیزه‌های اشتباه متهم می‌کند که او فقط می‌خواست نبرد را ببیند. سپس ما فقط داستان غول را می‌خوانیم که بیرون می‌آید و دیوید غول را با شلیک زنجیر پایین می‌آورد و سرش را برمی‌دارد. به هر حال، آیا آن شمشیر برای دیوید خاص خواهد بود؟ داوود جالوت را کشت و بعداً دیوید به آن شمشیر باز می‌گردد. ما به زودی شاهد این اتفاق خواهیم بود. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ دیوید در نبرد پیروز می‌شود، زنان همیشه در دسر ایجاد می‌کنند. بنابراین آنها بیرون می‌روند و آهنگ پیروزی می‌خوانند. سرود پیروزی که آنها می‌خوانند فصل ۱۸ آیه ۷ است: «شائول هزاران نفر را کشته است و داوود او» چه؟ «ده‌ها هزار». شائول این را می‌شنود و چه اتفاقی برای شائول می‌افتد؟ «شائول هزاران نفر را می‌کشد و داوود ده‌ها هزار نفر است». شائول به داوود حسادت می‌کند. آیا حسادت منجر به قتل می‌شود؟ فکر می‌کنم به شما گفته‌ام که 10 سال است که در یک زندان با حداکثر امنیت تدریس کرده‌ام. مردی به نام برایان در آنجا وجود دارد که اساساً حدود 19 سال داشت و دخترش با شخص دیگری فرار کرد. مرد جوان چه کرد؟ مرد جوان به این مرد حسادت می‌کرد، اسلحه گرفت و او را منفجر کرد، او را کشت. او 25 سال را گذراند، فکر می‌کنم سال‌ها در زندان بود. او اکنون بیرون است، در واقع او یک فرد معتقد فوق‌العاده است، واقعاً یک فرد دینامیت. اما آیا حسادت باعث می‌شود مردم مردم را بکشند؟ بنابراین شائول به داوود حسادت می‌کند زیرا «شائول هزاران نفر خود را کشت و داوود ده‌ها هزار نفر خود را کشت». شائول حسادت می‌کند و آهنگ شائول را موز می‌کند و او به دنبال دیوید می‌رود.

تلاش‌های م. شائول برای کشتن داوود [62:27-58:03]

حالا این است که رهبر قدیمی اکنون چگونه سقوط می‌کند. شائول سعی می‌کند دیوید را بکشد. او سعی می‌کند دیوید را به روش‌های مختلف بکشد. اولین راهی که او امتحان می‌کند از طریق دخترش می‌کال است. شما بچه‌ها چگونه نام او را تلفظ می‌کنید؟ نمی‌دانم چطور در انگلیسی تلفظ می‌شود، بنابراین فقط می‌گویم Michal، مثل عبری، می‌کال. به هر حال آنها آهنگی داشتند، می‌کال [مایکل، دختر زیبای من]. بنابراین دختر شائول، می‌کال، عاشق داوود بود. چیز زیبا. وقتی به شائول در این باره گفته شد، او را خوشحال کرد، او گفت: «او را به او خواهم داد تا برای او دام شود.» او قصد دارد از عشق دخترش به دیوید برای کشتن دیوید استفاده کند. آیا این مرد شرور است؟ پس او چه کار می‌کند؟ دیوید می‌آید و متوجه می‌شود که وقتی با دختر پادشاه ازدواج می‌کند چیز بزرگی است. هنگام ازدواج چه چیزی باید داشته باشید؟ همه بچه‌ها این را می‌دانند، شما باید یک چیز را داشته باشید. وقتی پسری ازدواج می‌کند، برای ازدواج با کسی باید پول داشته باشد. برای پرداخت باید جهیزیه داشته باشید. پس داوود آمد، داوود مرد فقیری است، و بنابراین در سخنان شمعون و گارفانکل، همچنین در فصل 18 آیه 23، آنها این کلمات را تکرار کردند. داوود

گفت: «فکر می کنی داماد پادشاه شدن چیز کوچکی است؟ من فقط یک پسر فقیر هستم و داستانم به ندرت گفته می شود.» و او می رود. متاسفم، این در واقع از سایمون و گارفانکل بازنویسی شده است. او گفت: "من فقط یک مرد فقیر و کم شناخته شده هستم" و داوود می گوید: "من هیچ پولی ندارم که به این پادشاه بپردازم، چگونه می توانم مهریه پادشاه را برای دختر پادشاه بگیرم؟" پادشاه می گوید: "مشکلی نیست دیوید، من از آن مراقبت خواهم کرد. من فقط یک 100 پوست ختنه گاه فلسطینی می خواهم." بنابراین دیوید بیرون می رود، یک سطل کوچک و یک زنگ کوچک درست می کند، و می گوید، "کمک های مالی، کمک های مالی! ختنه گاه فلسطینی، ختنه گاه فلسطینی!" و فلسطینی ها می آیند و همه این پوست ختنه گاه را اهدا می کنند و داوود برمی گردد. آه، نه. شما می گویند، "هیلدبرانت، این واقعا بد است." من این تخیل را دارم، نمی دانم. من اینگونه به دنیا آمدم. حالا، شائول می داند که تنها راهی که داوود می تواند پوست ختنه گاه فلسطینی بگیرد چیست؟ تنها یک راه وجود دارد که او می تواند آن را به دست آورد. او باید چه کاری انجام دهد؟ او باید یک فلسطینی را بکشد. او باید صد پوست ختنه گاه فلسطینی بسازد، آیا این بدان معناست که دیوید در برابر 100 نفر قرار می گیرد؟ آیا این یک مشکل است؟ آیا یکی از آن بچه ها او را بیرون خواهد آورد؟ این چیزی است که شائول از 100 فلسطینی می اندازد. داوود چه می کند؟ دیوید با صد برمی گردد، اما با 200 برمی گردد. آیا این واقعا ناخوشایند است؟ حالا یک نفر، فراموش می کنم، چند سال پیش بود، دانش آموز در ردیف عقب نشسته بود، بیشتر اوقات بچه کلاس را رد می کرد، چیزی از آنچه در دوره می گذشت نمی دانست و وارد شد و گفت، "داوود فلسطینی ها را اینطور کشت، این شرارت است، او فقط آنها را کشت و پوست ختنه گاه آنها را پرتاب کرد، کتاب مقدس برای داوود که این کار را انجام می دهد شرور است..." سوال، آیا هر کاری که داوود انجام می دهد توسط خدا تأیید شده است؟ آیا دیوید یک سری کارها انجام داد، که خوب بود و برخی از چیزهای بد بود؟ آیا آنها با فلسطینی ها در جنگ هستند؟ آنها با فلسطینی ها در جنگ هستند، بنابراین نمی دانم چقدر باید توجیه کنیم. این چیزی است که اتفاق افتاد، این چیزی است که پادشاه می خواست، این کاری است که داوود انجام داد. هیچ تفسیری وجود ندارد، این فقط تاریخ است، مردم کارهای بدی انجام می دهند. شما باید در مورد برخی از آن ها آرام باشید. حالا، راه دیگری که شائول سعی می کند دیوید را بکشد. دیوید در حال نواختن چنگ است. شائول احساس ناراحتی می کند و داوود چنگ می نوازد، شائول نیزه اش را می گیرد و چه می کند؟ او نیزه خود را به سمت دیوید پرتاب می کند، آیا دیوید جنگجو است؟ دیوید چنگ می نوازد اما می تواند همزمان از نیزه ها طفره برود. این مرد سریع است، نیزه به سمت او می آید، او از نیزه طفره می رود، به اصطلاح از گلوله طفره می رود. حالا چه اتفاقی می افتد؟ بنابراین او در فصل 19 که شائول در واقع سعی می کند او را با نیزه بکشد طفره می رود. سپس مایکل، همسرش، یک بت را در تختش می گذارد، آن را با ملحفه می پوشاند، شائول وارد می شود و فکر می کند، او می خواهد دیوید را بکشد، او پوشش ها را به عقب می کشد، و چه چیزی وجود دارد؟ این بت. این در مورد میکال به شما چه می گوید؟ آیا او بت داشت؟ آیا خانواده شائول در آنجا بت داشتند؟ فقط به شما می گوید که آیا پرستش یهوه پاک بود

یا همه این خانواده ها به هم ریخته اند؟ بنابراین بت می‌کال را پنهان می‌کنید که او از بت برای پنهان کردن داوود استفاده می‌کند و داوود از شائل دور می‌شود. بنابراین شائل سعی کرد او را بکشد، حداقل آن بارها.

ن. جاناتان به داوود هشدار می‌دهد [65:52-62:28]

این یکی از زیباترین داستان های کتاب مقدس در مورد داوود و جاناتان است. جاناتان می‌داند که پدرش قصد دارد دیوید را بکشد. جاناتان شک دارد. جاناتان پاسخ داد: «هرگز، تو قرار نیست بمیری. ببین، پدرم بدون اعتماد به من کار بزرگ یا کوچکی انجام نمی‌دهد، چرا این را از من پنهان می‌کند؟ اینطور نیست.» داوود می‌گوید، "و با این حال، مطمئناً همانطور که خداوند زنده است، و همانطور که شما زندگی می‌کنید، فقط یک قدم بین من و مرگ وجود دارد." بنابراین دیوید و جاناتان به آنجا می‌روند. بگذارید داستان را تنظیم کنم. جاناتان به تیر و کمان معروف است. دیوید یک پسر تیراندازی زنجیر است. جاناتان بیرون می‌رود، او می‌خواهد تیراندازی به کمان را تمرین کند. هنگامی که او تیراندازی به کمان را تمرین می‌کند، به دیوید می‌گوید و آنها سیگنال را تنظیم می‌کنند. آیا دوستان تا به حال سیگنال ها را تنظیم می‌کنند؟ او می‌گوید: "اگر به بچه بگویم فراتر از آن برو، من از دست دادم، شما باید برگردید تا تیر را بگیرید، بچه بیرون می‌رود و تیر را می‌گیرد." او می‌خواهد تیر را شلیک کند، بچه تیر را تعقیب می‌کند و آن را برمی‌گرداند. "اگر به بچه بگویم، فراتر برو، او گفت اگر من اینطور بروم، می‌دانی که پدرم سعی می‌کند تو را بکشد." بنابراین آنها سیگنال را تنظیم کردند. جاناتان وارد می‌شود و با پدرش صحبت می‌کند. می‌دانید پدرش چه می‌کند؟ پدرش نیزه ای را برمی‌دارد و آن را به سمت جاناتان پرتاب می‌کند، او از دست جاناتان بسیار عصبانی است. بنابراین اکنون، جاناتان می‌رود و می‌گوید، "او سعی می‌کند دیوید را بکشد." بنابراین او بیرون می‌رود، کمان را شلیک می‌کند، تیر می‌رود، جاناتان به پسر می‌گوید، "فراتر برو،" و دیوید می‌داند که همه چیز تمام شده است. دوستی آنها در این مرحله به پایان رسیده است. بنابراین دیوید و جاناتان می‌دانند که دیوید باید بلند شود. آنها قرار نیست یکدیگر را ببینند. پس از رفتن پسر، این فصل 20 آیه 41 است، "پس از رفتن پسرک، داوود از سمت جنوب سنگ برخاست و سه بار در برابر یوناتان تعظیم کرد و صورتش را به زمین گذاشت. سپس یکدیگر را بوسیدند و گریه کردند، اما داوود بیشتر از همه گریه کرد." بنابراین شما این نوع نظرات را در مورد دیوید دریافت می‌کنید، آنها یکدیگر را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند، و دیوید بیشتر از همه گریه می‌کرد. جاناتان به داوود گفت، "برو در صلح، برای ما سوگند دوستی با یکدیگر به نام خداوند، و خداوند گواه بین شما و من است، بین فرزندان شما و فرزندان من برای ابد." آیا داوود بعدها به این نذر که با جاناتان برای مراقبت از نوادگان جاناتان بست وفادار خواهد بود؟ آیا کسی مفیوشت، پسر جاناتان را به یاد می‌آورد که از هر دو پالنگ بود؟ دیوید پس از مرگ جاناتان از پسر جاناتان مراقبت می‌کند. دیوید از این موضوع مراقبت می‌کند. آیا تا به حال نام برادران خونی را شنیده اید؟ حالا شما بچه ها این کار را در سن خود انجام نمی‌دهید، زیرا هیچ نباید با کسی خون بخورد، من این را توصیه نمی‌کنم، اما وقتی جوان بودم، ما آن را نداشتیم. بنابراین دیو رس برادر خونی من است. بنابراین وقتی جوان بودیم، شما خودتان را

بریدید، و سپس خون را با یکدیگر تقسیم کردید. سپس او مثل برادر خونی من مادام العمر است. نه به طور جدی و بنابراین شما این را دارید. دیوید و جاناتان واقعا دوستی محکم و مردانه هستند (رجوع کنید به روت). حالا مشکل داستان در اینجا این است که آنها در این مرحله از هم جدا می شوند. دفعه بعد که جاناتان را می بینیم زمانی است که او در حال مرگ است. این به نوعی غم انگیز است، اما این همان چیزی است که دوستان برای آن هستند. او سعی می کند به دیوید هشدار دهد.

O. فرار داوود و پنهان شدن از شائول [68:23-65:53]

اکنون، دیوید می خواهد فرار کند. دیوید متوجه می شود که جاناتان به او گفته است: "شائول سعی می کند تو را بکشد." دیوید می خواهد فرار کند، بنابراین دیوید شروع به دویدن می کند. اینجا نقشه ای وجود دارد که می خواهم از چهار جایی که دیوید می خواهد به آنجا بدود عبور کنم و بعدا با روایت به دنبال آن خواهیم بود. بگذارید فقط روی نقشه به شما نشان دهم که کجاست. اول از همه، دیوید به آناتوت می رود، در کتاب مقدس شما به آن نوب می گویند. آیا کسی کاهنان نوب را به یاد می آورد که از داوود محافظت می کردند؟ پس داوود نزد کاهنان نوب می رود. شائول از اینجا، داوود نزد کاهنان نوب می رود، آنها شمشیر جالوت را به او می دهند و از او محافظت می کنند. اما پس از آن کشیش های نوب همگی کشته خواهند شد، 85 نفر از آنها کشته خواهند شد. سپس داوود از آنجا فرار می کند و به سمت گات فرار می کند. حالا چرا واقعا احمقانه بود؟ این زادگاه جالوت است. شما فقط آن مرد بزرگ را از شهرشان بیرون آوردید. او بزرگترین مردی است که احتمالا تا به حال داشته اند، و دیوید فقط آن مرد را بیرون آورد و سرش را برید. داوود به جت می رود و سپس به شهر می رود و می گوید: «هی، من می خواهم اکنون با فلسطینی ها یک مزدور یهودی باشم.» فقط می خواهم بگویم، نه خیلی روشن، نمی دانم. مشکلی وجود دارد، فکر نمی کنم این درخشان ترین حرکتی باشد که دیوید تا به حال انجام داده است. بنابراین او به گات می رود، که به دلایل مختلف جواب نمی دهد. بنابراین دیوید سپس آن را به جایی به نام کیلا بالا می برد. شهر کیلا، اینجا جایی است که من برای اولین بار در کتاب مقدس در مورد برخی چیزها بینش پیدا کردم. می دانید چگونه من همیشه این موضوع را تحت فشار قرار می دهم که چندین آینده ممکن وجود دارد؟ من در متن در Keilah به شما نشان خواهم داد. داوود می خواهد از خدا بپرسد که آیا شائول پایین می آید و از خدا چیزهایی در مورد آینده می پرسد، و به نظر می رسد که آینده های متعددی در اینجا در کیلا وجود دارد. یک دقیقه دیگر به آن نگاه خواهیم کرد. شائول می خواهد به اینجا بیاید، فلسطینی ها بالا رفتند و به کیلا حمله کردند. داوود از شهر قیله در برابر فلسطینیان محافظت می کند. بنابراین دیوید باید قهرمان شهر باشد، اما اگر فرصتی داشتند به او خیانت می کردند. در نهایت، دیوید به سمت کارمل که در صحرای یهودیه است می رود. مردی به نام نابال وجود دارد که همسری به نام دارد، آیا کسی نام همسرش را به یاد دارد؟ ابیگیل. اینجا جایی است که نابال و ابیگیل و کل آن وضعیت با داوود در کارمل اتفاق می افتد. پس داوود از دست شائول فرار می کند زیرا شائول می خواهد او را بکشد و داوود به این چهار مکان فرار می کند. کاری که من می خواهم انجام

دهم این است که فقط مکان ها را مرور کنم و به هر یک از آنها ضربه بزنم و به جای مرور جزئیات ، خلاصه ای از داستان ها را ارائه دهم.

پی نوب [70:27-68:24]

در فصل 21، داوود به این شهر، شهر نوب می رود. نوب می توانست روی چهارگانه قرار بگیرد. اینها شهرهای کوچکی هستند. او به نوب می رود که یک شهر کشیشی است. آنها شمشیر جالوت را دارند. آیا داوود انواع شمشیرها را دارد؟ دیوید به دلیل کنترل آهن کاری فلسطینی ها انواع شمشیرها را ندارد، بنابراین فلز زیادی در اطراف وجود ندارد. داوود شمشیر جالوت را می گیرد. سربازان او از کشیش ها غذا می گیرند. کاهنان چه نوع نانی داشتند؟ کاهنان نان مقدس دارند و بنابراین کاهنان نوب به مردان داوود که مردمی ناپاک بودند، به آنها غذایی می دهند که فقط کاهنان باید بخورند، و سپس چه اتفاقی می افتد؟ وقتی دیوید می رود، به او غذا خورده است، او اکنون شمشیر جالوت را دارد، و وقتی می رود، چه کسی ظاهر می شود؟ ساول در واقع درست در پایین جاده از آنجا است، نمی دانم، 5 تا 10 مایل از آنجا فاصله دارد. ساول ظاهر می شود. او به سربازان خود دستور داد که 85 کشیش نوب وجود دارد، "شما به آنجا بروید و آن کشیش ها را بکشید. آن کشیش ها به داوود و داوود در برابر من کمک کردند." سپاهیان شائول چه گفتند؟ "ما این کار را نمی کنیم شائول، این بچه ها کاهنان خدا هستند. ما قصد نداریم به آنجا برویم و این بچه ها را بکشیم." بنابراین سربازانش از ورود به داخل خودداری کردند. پس شائول چه می کند؟ او با دوگ ادومی، یکی از آنها صحبت می کند و می گوید: "تو داخل می شوی و ۸۵ کشیش نوب را بکشید." کشیش ها درمانده بودند. ادومی، از نسل کیست؟ شما باید تا به حال این را بدانید. از نوادگان عیسو است. هر وقت ادومی را در کتاب مقدس می بینید، ادومی ها با یهودیان چه کردند؟ آنها را کشتند. معروف ترین ادومی که می شناسید کیست؟ همه شما این شخص را می شناسید، هیرودس. هیرودیس پادشاه که نوزادان را در بیت لحم کشت، او یک ایدومایی بود که از نوادگان ادومیان بودند. بنابراین دوگ ادومی 85 کشیش نوب را می کشد، صحنه واقعا بد. دیوید فرار می کند، فرار می کند، اما کشیش ها در نوب مرده اند.

Q. داوود در [70:28-73:24] Gath

سپس دیوید به سمت گات می دود. او به گات می رود و این در واقع یک داستان خنده دار است، در قسمت دوم فصل 21 اینجا در اول سموئل. دیوید وارد شهر می شود، او با این بچه ها می آید، او همه این جنگجویان را با خود دارد، "هی، ما می خواهیم به شما فلسطینی ها بپیونددیم. ما برای شما مزدور خواهیم بود." زنان شهر این سرود را به یاد می آورند که "شائول هزاران نفر را کشت و داوود ده ها هزار نفر خود را کشت." بنابراین آنها می گویند، "آیا این داوود نیست که آنها گفتند ده ها هزار نفر را کشته است و شما می خواهید به او اجازه دهید در ارتش ما باشد؟" ناگهان دیوید متوجه می شود که این کار بد پیش می رود، پس چه کاری انجام می دهد؟ او وانمود می کند که دیوانه است. می گوید بزاق ریش او پایین می آید و او به نوعی روی خودش تف می کند، من این کار را اینجا انجام می دهم. روی صورتش می آید و آنها می گویند، "این

مرد دیوانه است، این مرد از کدوش خارج شده است، چرا باید با او سر و کار داشته باشیم؟" به هر حال، آیا مردم تا به حال از جنون به این شکل استفاده می کنند، آیا این یک حرکت بسیار هوشمندانه از طرف دیوید بود؟ بله، زیرا اوضاع علیه او پیش می رفت و احتمالاً در آنجا کشته می شد. وقتی وانمود می کند که دیوانه است، بگذارید داستان دیگری از زندان برایتان تعریف کنم. این زندان با حداکثر امنیت است. دیوارها 40 فوت ارتفاع دارند و سیم خاردار در بالای آن قرار دارد و ضخامت آنها حدود 10 فوت بود. در دهه 1800 ساخته شد. یک نفر در زندان بود که به دیوار می رفت، این شوخی نیست، هر روز این مرد بالا می رفت و سر دیوار فریاد می زد. او به دیوار زندان می رفت و سر دیوار فریاد می زد. همه بچه های آنجا در زندان، همه در آنجا دیوانه هستند، اما آیا دیوانه وجود دارد؟ این مرد دیوانه بود. شما تمام روز بالا نمی روید و جلوی دیوار فریاد نمی زنید و این کار را روز به روز انجام می دهید. بنابراین همه در زندان می دانستند که این مرد مثل دیوانه است. حالا سوال، آیا با افراد دیوانه سر و کار دارید؟ شما یک پسر بزرگ هستید، "من 8 ساعت در روز وزنه می زنم، من یک مرد بزرگ و قوی هستم." سوال، او دیوانه است، آیا با او سر و کار دارید؟ آیا می توانید یک فرد دیوانه را بترسانید؟ سوال، فرض کنید او فقط یک پسر کوچک است، یک پسر کوچک دیوانه، آیا ممکن است نوعی سلاح را بیرون بیاورد و شما را بچسباند زیرا او کاملاً دیوانه است. او اهمیتی نمی دهد که شما چقدر بزرگ هستید زیرا او دیوانه است. او ترس را نمی شناسد زیرا احمق است. بنابراین معلوم می شود که مردم با دیوانه ها سر و کار ندارند، حتی در زندان. در واقع، من در کلاس افرادی داشتم که فکر می کردند این مرد اصلاً دیوانه نیست. آنها فکر می کردند که او فقط وانمود می کند که دیوانه است زیرا نمی خواهد با او سر و کار داشته باشد. حالا دیوید وانمود می کند که دیوانه است و به هر حال، آیا این کار می کند؟ سوال: اگر یک دیوانه را بکشید، چه اتفاقی می افتد؟ در روزگاران قدیم، آنها بسیار خرافاتی بودند. اگر او دیوانه باشد و شما او را بکشید، آنچه او دارد می تواند به شما بیاید. بنابراین شما دیوانه ها را تنها می گذارید. شما نمی خواهید آنچه را که آنها به دست آوردند به دست آورید، بنابراین به آنها آسیب نمی رسانید، مبادا هر چیزی که به دست آوردند به شما برسد. بنابراین این نوعی فرض جادوی دلسوزانه است. شما آن را به حال خود رها می کنید تا به شما نیاید. بنابراین دیوید در واقع حرکت بسیار آرامی در آنجا دارد، اما به نظر من او در وهله اول به نوعی احمق است که به آنجا برود.

ر. داوود در کیلا: خدا و آینده های متعدد [77:41-73:25]

سپس، او به سراغ کیلا می رود و این در فصل 23 است. در شهر کیلا، و بگذارید فقط داستان را روایت کنم. شهر کیلا توسط فلسطینی ها مورد حمله قرار می گیرد، بنابراین فلسطینی ها این شهر کوچک قبیله را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. داوود و پسرانش به آنجا می روند و این شهر را از دست فلسطینیان نجات می دهند. بنابراین داوود این شهر را از سلطه فلسطینیان آزاد می کند و شهر را نجات می دهد. اکنون داوود نزد خداوند می آید و می گوید: "افود را بیرون بیاور" و او می گوید: "من چیزی دارم که می خواهم از شما بپرسم." "ای خدای اسرائیل"، این فصل 23 آیه 10 است، "ای خدای اسرائیل، تو بنده

قطعا شنیده ای که شائول قصد دارد به کیلا فرود آید و شهر کیلا را به خاطر من نابود کند. آیا شهروندان کیلا مرا به او تسلیم خواهند کرد؟ آیا شائول همانطور که خدمتکار شما شنیده است پایین می آید؟» پس دیوید گفت، "خدایا، من دو سوال دارم. آیا شائول به اینجا می آید تا سعی کند مرا بکشد؟» و دوم، «اگر او پایین بیاید، آیا شهر مرا به شائول تحویل می دهد یا سعی می کنند از من محافظت کنند؟» خدا می گوید، "داوود، شائول نازل خواهد شد. دو، آنها شما را به شائول تحویل خواهند داد." دیوید چه می گوید؟ "خدا را شکر، من از اینجا خارج شدم." دیوید بلند می شود. اما خدا گفت: «شائول نازل خواهد شد و شما را تسلیم خواهند کرد.» آیا تا به حال این اتفاق افتاده است؟ شائول پایین آمد، آیا آنها داوود را تحویل دادند؟ نه، چون دیوید لیز خورد و از آنجا خارج شد. پس آیا خدا به داوود چیزی گفت که هرگز اتفاق نیفتاده است؟ اگر داوود در شهر می ماند، آیا تحویل داده می شد؟ بله. اما دیوید گفت، "بسیار خوب، حالا که می دانم آنها مرا تحویل می دهند، من از اینجا خارج می شوم." بنابراین خدا چیزی را به او گفت که در آینده امکان پذیر بود، اما داوود مسیر دیگری را انتخاب کرد تا هرگز اتفاق نیفتد. آیا خدا امکاناتی را می داند که هرگز اتفاق نمی افتند؟ حالا اگر داوود آنجا می ماند، این اتفاق می افتاد. اما دیوید گفت: "من احمق نیستم، اگر بخواهند مرا تحویل دهند، اینجا نمی مانم، من از اینجا بیرون می روم." بنابراین خدا در اینجا چیزی را به او گفت که هرگز اتفاق نیفتاد. بنابراین این وضعیت در Keilah است. من فکر می کنم این نشان می دهد که خدا چیزهایی را می داند که هرگز اتفاق نیفتاده است. او چیزهایی را در آینده می داند که مشروط هستند. به عبارت دیگر، آنها به آنچه اتفاق می افتد بستگی دارد و ظاهرا آینده های متعددی وجود دارد. داوود تصمیم گرفت تعامل داشته باشد، نه با ماندن در آنجا، بلکه با خروج از آنجا و در نتیجه اجتناب از تحویل به شائول. پس آیا خدا فقط آنچه را که هست می داند یا خدا می داند که چه چیزی ممکن است؟ چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که خدا نه تنها می داند که چه چیزی وجود دارد، بلکه می داند چه چیزی ممکن است. میلیون ها احتمال وجود دارد. به طوری که علم مطلق خدا فقط در شناخت یک آینده واحد منحصر به فرد نیست، بلکه علم مطلق خدا باورنکردنی است – احتمالات متعدد آینده، میلیون ها احتمال – خدا همه آنها را می داند. بنابراین من در نهایت، و در این مرحله، شما به وضوح می توانید با من مخالف باشید، برخی از مردم روش قطعی تری برای نگاه کردن به آینده دارند. من فکر می کنم که این منجر به امکان باز برای انتخاب و آزادی می شود و اینکه انسان ها می توانند انتخاب کنند و انسان ها می توانند به شکل دادن به آینده کمک کنند. من عاشق اشعیا فصل 40 آیه 28 هستم. خدا این را می گوید: "هیچ درک من را نمی فهمد." آیا می دانیم که خدا چگونه آینده را می داند؟ آیا خدا می تواند انتخاب کند که آینده را با تمام امکانات فراوان آن بشناسد؟ آیا خدا می تواند انتخاب کند که آینده را مفرد بشناسد؟ بنابراین چیزی که من می گویم این است که ما نمی دانیم خدا چگونه آینده را می داند، و من فقط می خواهم مردم را عقب نشینی کنم زیرا برخی از مردم در این مورد بسیار جزمی هستند. آنها می گویند خدا همه چیز را می داند... و گمان می کنند آنچه خدا می داند چیزی که من می گویم این است که ما نمی دانیم خدا چگونه آینده را می داند. در اینجا او چیزی را می داند که هرگز اتفاق نیفتاده است

و با این حال می دانست که اگر داوود آنجا می ماند چه اتفاقی می افتاد. پس مراقب آن باشید.

س. داوود در کرمل: ابیگیل و نابال [81:36-77:42]

اکنون ابیگیل و نابال در فصل 25 هستند. این یک داستان جالب در اینجا با نابال و ابیگیل است. بگذارید به سرعت آن را مرور کنم تا بتوانیم مطمئن شویم که امروز کتاب را تمام کرده ایم. داستان داوود را در بیابان معرفی می کند و داوود از گوسفندان نابال محافظت می کند. نابال پسر ثروتمندی است، او گوسفند و بز زیادی دارد. دیوید از گوسفندان آن مرد محافظت می کند. چه کسی در بیابان می گذرد؟ در بیابان، جایی است که راهزنان هستند. این جایی است که جنایتکاران هستند. بنابراین اساساً این جنایتکاران هستند. دیوید از گوسفندان نابال در برابر این جنایتکاران، دزدان و افراد مختلفی که در آنجا آویزان بودند محافظت می کند. داوود می بیند که نابال گوسفندان را قیچی می کند و می خواهد مقداری از گوسفندان را بکشد و مقداری از گوشت را بخورد. بنابراین داوود نزد نابال می فرستد و می گوید: "هی، من از گوسفندان شما محافظت می کردم، چطور می شود که چند گوسفند را هم بکشیم و مقداری غذا بخوریم." نابال می گوید: "دیوید کیست؟" و داوود را منفجر می کند. او می گوید: "دیوید، از اینجا برو بیرون" و دیوید را هل می دهد. دیوید به بچه هایش می گوید: «شمشیرهایتان را بپوشید، ما می خواهیم پایین برویم و آن نابال را بیرون می آوریم. ما اینجا بوده ایم و دم خود را برای این مرد کار می کنیم.» بنابراین دیوید در مورد آن واقعا جدی می شود، و سپس چه اتفاقی می افتد؟ در بیت اول این زن ابیگیل را توصیف می کند و می گوید: "او زنی باهوش و زیبا بود." به هر حال، آیا روایت شما را برای آنچه بعداً می آید آماده می کند؟ آیا دیوید قرار است با این زن ازدواج کند؟ او باهوش و زیبا است، چه اتفاقی می افتد؟ او با نابال ازدواج کرده است، این یک مشکل است. اسامی او به چه معناست؟ "نابال" به معنای "احمق" است. بنابراین ابیگیل متوجه می شود که دیوید برای کشتن شوهرش می آید، ابیگیل چه می کند؟ ابیگیل انواع غذا را می گیرد و غذا را با الاغ برای دیوید می آورد. سپس داوود می گوید: «باشد که خدا با داوود برخورد کند، اگر با سوگواری یک مرد زنده بماند.» سپس به پای او افتاد و گفت: «پروردگارا، سرزنش تنها بر من باشد!» آیا او خود را از طرف شوهرش فدا می کند؟ آیا تا به حال زنی را دیده اید که سعی کند از شوهرش محافظت کند؟ او این کار را می کند. «بگذارید فقط به عهده من باشد، لطفاً بگذار خدمتکارتان با شما صحبت کند. بشنوید که خدمتکارتان چه می گوید. باشد که ارباب من به آن مرد شرور نابال توجه نکند.» او به چه کسی اشاره می کند؟ این شوهرش است. آیا او شوهرش را می شناسد؟ او آن مرد را می شناسد. "او درست مثل اسمش است، اسمش احمقانه است." این زن، او باهوش و زیبا است. آیا او می داند که شوهرش احمق است؟ بله. آیا بسیاری از زنان با شوهرانی ازدواج کرده اند که احمق هستند؟ از همسرم نپرسید. چه اتفاقی می افتد؟ آیا او خود را فدا می کند، آیا خود را دراز می کشد و می گوید، داوود، بگذار همه چیز بر دوش من بیفتد، نابال، شوهرش را حفظ کن. آیا این زن نجیب است؟ سپس دیوید غذا را برمی دارد، عقب می نشیند و سپس اجازه می دهد داستان را با او تمام کنم. می بینید چه اتفاقی می افتد؟ او به نابال برمی گردد، نابال چه کار می کند؟ نابال مهمانی می گیرد، او مست است.

آیا به یک مرد مست چیزی می گوید؟ نه. وقتی مست است با او صحبت نمی کند. وقتی صبح روز بعد از خواب بیدار می شود و هوشیار است، او به او می گوید که چه کاری انجام داده است و می گوید: "قلبش از کار افتاد." او به او می گوید و "قلبش از کار افتاد و ده روز بعد، خداوند او را گرفت." ده روز بعد، چه کسی این کار را کرد؟ آیا داوود این کار را کرد؟ دیوید این کار را نکرد. خداوند او را گرفت. حالا ابیگیل چیست؟ او یک بیوه است. آیا داوود می تواند بدون کشتن شوهرش با او ازدواج کند، زیرا خداوند او را گرفت. بنابراین دیوید سپس با ابیگیل ازدواج می کند. به هر حال، چه اتفاقی برای همسر قبلی دیوید، مایکل، افتاد، آیا کسی آن را به یاد دارد؟ بله، دقیقا، او به یکی از دوستان دیوید داده شد، مانند بهترین مردش، ما قبلا آن را با سامسون دیده ایم. او به بهترین مرد او داده شد و اکنون دیوید با ابیگیل ازدواج می کند. دیوید در این زمینه مشکلاتی خواهد داشت، منظورم این نیست که بگویم دیوید کامل است.

ت. داوود در زیکلاگ و فلسطینیان [82:33-81:37]

اکنون داوود فقط به زیکلاگ به فلسطینی ها می رود. این شهر در جنوب دور به نام زیکلاگ است. از سر راه خارج شده است. داوود آنجا این کار را می کند و در واقع به فلسطینی ها می پیوندد. واقعا جالب است که در فصل 27 به این اشاره می کند، "بنابر این در آن روز، آکیش به داوود زیکلاگ داد، از آن زمان تاکنون متعلق به پادشاهان یهودا بوده است." این جمله در فصل 27 آیه 6 در واقع نشان می دهد، "زیکلاگ از آن زمان متعلق به پادشاهان یهودا بوده است." «پادشاهان یهودا» آیا این نشان می دهد که این آیه پس از انشعاب پادشاهی نوشته شده است؟ آیا به یاد دارید که پس از سلیمان، پادشاهی به شمال و جنوب تقسیم شد (حدود 931 قبل از میلاد). این آیه نشان می دهد که اول سموئیل پس از زمان سلیمان، زمانی که پادشاهی از هم جدا شد، نوشته شد. بنابراین این نشانۀ کوچکی از آن است. این مسئله مهمی نیست و من نمی خواهم شما آن را بدانید، اما در آنجا اتفاق می افتد.

U. دیوید [82:34-84:52] Spares Saul

حالا، داوود شائول را نجات می دهد، ما باید این کار را به سرعت انجام دهیم. شائول به غار می رود، شائول چه کار می کند؟ ساول در حال گرفتن زباله دانی در غار است، معلوم می شود که دیوید در غار است. دیوید در غار است، دیوید چاقویش را گرفته است. شائول، وقتی این کار را انجام می دهد، آیا کاملا آسیب پذیر است؟ دیوید می توانست او را بیرون بیاورد، اما دیوید فقط تکه کوچکی از ردای او را می برد. شائول از غار بیرون می آید. دیوید بیرون می آید و می گوید، "هی، شائول، شما چیزی کوچک را از دست داده اید؟" و سپس او چه کار می کند. آیا به یاد دارید که شائول چگونه تغییر می کند؟ او گفت: "ای دیوید، پسر دیوید، من تو را دوست دارم دیوید." می دانید، همه اینها مزخرف است، اما آیا ساول دوقطبی است، می دانید چه می گویم؟ پس شائول بیرون می آید و در غار شلوار می زند و می گوید: «داوود، پسر.» بار دوم، دیوید شب ها با بچه هایش بیرون است، و آنها روی تپه ای هستند، ساول در پایین دره است. ژنرال شائول کیست که قرار بود از شائول محافظت کند؟ آنبر. ژنرال دیوید کیست؟ یوآب. آیا کسی به

یاد دارد که سردار داوود یوآب است؟ یوآب در روایت چه می کند؟ یوآب با مردم چه می کند؟ یوآب، سردار داوود، مردم را می کشد. ژنرال شائول، ابنر، در واقع پسر بسیار خوبی است. سردار شائول ابنر است. بنابراین اتفاقی که می افتد این است که داوود به منطقه ای که شائول در آن خوابیده است پایین می آید و نیزه شائول و کوزه آب او را می دزدد و آن را به بالای تپه می برد و می گوید: "هی ابنر، تو قرار است از شائول پادشاه محافظت کنی. هی، شائول، کمی چیز را از دست دادی؟" و نیزه شائول و کوزه آب او از بین رفته است و شائول دوباره این کار را می کند، "ای داوود، پسر من، داوود." او دوباره همینطور می رود. داوود چه می گوید، و این خط مهم در اینجا است. داوود به پادشاه احترام می گذارد و می گوید چه؟ به چه چیزی خداوند دست نزیند؟ به مسح شده خداوند دست نزیند. داوود واقعا مراقب است که به شائول آسیب نرساند. خدا باید از شائول مراقبت کند. داوود با وجود اینکه فرصت داشت، به ساول ضربه نمی زد و حتی اگر بچه هایش به او می گویند که او را بزند، دیوید این کار را نمی کند. او به مسح شده سرور دست نخواهد زد.

V. شائول و جادوگر در اندور [90:21-84:53]

حالا، فصل 28 و این خوب است. این متن واقعا مهمی است. شائول در اول سموئیل فصل 28، شائول قصد دارد در دره یزرعیل با فلسطینی ها بجنگد. دره یزرعیل همان چیزی است که 20-30 مایل عرض دارد و مسطح است. سوال، آیا فلسطینی ها دره یزرعیل را دوست داشتند زیرا مسطح بود و ارا به داشتند؟ شائول با فلسطینی ها بیرون می رود، او تا حد مرگ می ترسد. او می داند که یکی از این بار شکست خواهد خورد. پس نزد خداوند می رود و از خداوند می پرسد، اما خداوند با خواب یا اوریم و تومیم به او پاسخ نمی دهد. آیا اصلا در مورد اوریم و تومیم صحبت کرده ام؟ مردم معتقدند اوریم و تومیم مانند دو چوبی بودند که کشیش بشقاب سینه اش را داشت. بشقاب سینه مانند کیسه بود، کاهن اوریم و تومیم را بیرون آورد و آنها را به پایین انداختند و اوریم و تومیم از طریق کشیش از خدا پاسخ می دادند. مثل ریخته گری قرعه کشی بود. مردم معتقد بودند که چوب ها می توانند دو پاسخ بدهند، اگر هر دو به یک رنگ بیایند، بله. اگر هر دوی آنها رنگ های دیگر را بالا می بردند، نه. اگر آنها به رنگ های مختلط می آمدند، هیچ پاسخی از طرف خدا نبود. بنابراین شما باید سه پاسخ از اوریم و تومیم بگیرید، این قرعه ها را می اندازند: یک پاسخ بله، یک پاسخ نه و بدون پاسخ از خدا، به عبارت دیگر، خدا پاسخ نمی دهد. پس اوریم و تومیم را انداختند و هیچ پاسخی از سوی خدا وجود نداشت. بنابراین کاری که ساول انجام می دهد این است که "من باید چیزی در مورد آنچه قرار است اتفاق بیفتد پیدا کنم." بنابراین او به سراغ این جادوگر، جادوگر اندور می رود. او به سراغ این جادوگر می رود و جادوگر به او می گوید، بگذارید فقط داستان را روایت کنم تا سریع این کار را انجام دهم. او به سراغ جادوگر می رود و او با مردگان ارتباط برقرار می کند. به هر حال، آیا ما در عصر ما مردمی داریم که با مردگان ارتباط برقرار کنند، آنها اهل کدام شهر هستند؟ پس این زن می گوید که می تواند با مردگان صحبت کند، بنابراین شائول می گوید، "سموئیل را بیاورید." سپس زن ناگهان مبهوت می شود. او وحشت می کند و

می گوید: "گاو مقدس، ساموئل اینجاست" و ساموئل را می بیند. به محض اینکه ساموئل را می بیند، می داند که این قدرت او نیست که این کار را انجام دهد، که ساموئل در حال آمدن است. او سپس فریاد می زند و می گوید: "تو شائول هستی، تو شائول هستی، تو مرا فریب دادی، تو شائول هستی." سپس سموئیل مستقیماً شائول را خطاب قرار می دهد و شائول می پرسد: "در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد." سموئیل پاسخ می دهد: «شائول، چرا با بزرگ کردن من مزاحم من شده ای؟» آیا ساموئل در جایی که بود، در آن سوی مرگ، خوشحال تر بود؟ چرا این متن اینقدر مهم است؟ آیا تا به حال به این فکر کرده اید که در آن سوی مرگ چه چیزی وجود دارد؟ این متن، اول سموئیل فصل 28 برخی از آن ها را به شما می گوید؟ ساموئل می گوید: "چرا با بازگرداندن من مزاحم من شدی و مرا بزرگ کردی؟" شائول می گوید: «فلسطینی ها به دنبال من هستند و می خواهند مرا بکشند، و من می خواهم بدانم چه اتفاقی خواهد افتاد.» ساموئل می گوید مشکلی نیست شائول، "تو و پسرانت فردا با من خواهی بود." شائول می گوید: «بله! ما ساموئل خواهیم بود.» مشکل چیست؟ ساموئل کجاست؟ مرده. بنابراین ساول با دانستن اینکه قرار است بمیرد وارد جنگ می شود.

حالا، مشکل چیست؟ آیا مردم در آن سوی مرگ از آنچه در این دنیا می گذرد آگاه هستند؟ آیا سموئیل از آنچه در زندگی شائول می گذشت آگاه بود؟ آیا ساموئل مرده از آنچه در زندگی شائول می گذرد آگاه بود؟ ساموئل نه تنها از آنچه اتفاق می افتد آگاه بود، بلکه ساموئل توانست به او بگوید که روز بعد چه اتفاقی خواهد افتاد، که قرار است بمیرد. جمله من به شما این است که وقتی مردم می میرند، آیا می دانند در زندگی شما چه می گذرد؟ پدربزرگت، مادربزرگت، حتی پدر و مادرت که از دنیا رفته اند، آیا از آنچه در این دنیا می گذرد آگاه هستند؟ می خواهم به شما بگویم، فکر می کنم بر اساس این متن، سموئیل از آنچه در حال وقوع بود بسیار آگاه بود. فکر می کنم مثلاً پدرم چند سال پیش درگذشت. فکر می کنم او از کاری که من الان انجام می دهم آگاه است، احتمالاً فکر می کند، آن بچه هنوز آن را درست درک نمی کند، اما به هر حال، شما باید مراقب باشید. چیزی که من می گویم این است که مردم طرف دیگر. چگونه در مورد آن فکر می کنم، آیا کسی فیلم را به یاد دارد *ماتریکس*، آنها آن را در روزهای قدیم داشتند، فیلم به نام *ماتریکس* جایی که دو جهان موازی وجود دارد. من می گویم که دو جهان وجود دارد و دو جهان با یکدیگر تعامل دارند؟ من فکر می کنم چیزی شبیه به آن در حال وقوع است. بنابراین چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که بر اساس این متن، افرادی که در آن سوی مرگ قرار دارند اساساً از آنچه در اینجا می گذرد آگاه هستند. آیا جادوگران می توانند مردم را از مردگان بازگردانند؟ نه. این جادوگر ساموئل را برنگرداند. سموئیل از خدا بازگشت، نه از این جادوگر. مردگان از این زندگی آگاه هستند. مفهوم چند نسلی این است که پدربزرگ و مادربزرگ و شما از آنچه در زندگی شما می گذرد آگاه هستند. آیا این طرز تفکر شما را در مورد چیزها تغییر می دهد؟ اگر بدانید که مردم از آنچه در زندگی شما می گذرد آگاه هستند، آیا این همه چیز را تغییر می دهد؟ من فکر می کنم اینطور است، چیزی است که باید به آن فکر کرد. به هر حال، جادوگران بس است، بیاید از اینجا بیرون برویم، جارومان را برداریم و برویم.

این دکتر تد هیلدبرانت در درس تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق خود در سخنرانی ۲۳ در مورد کتاب اول سموئیل: مرگ شائول و داستان های اولیه داوود پادشاه است.

رونویسی شده توسط دانیل کیم خشن ویرایش شده توسط تد هیلدبرانت 2